



فصلنامه علمی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء (س)

سال سیزدهم، شماره ۲۷، زمستان ۱۴۰۰

مقاله علمی - پژوهشی

صفحات ۱۲۶-۸۹

رساله‌ای نویافته از نجم‌الدین رازی^۱

مریم حسینی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۱۵

چکیده

مقاله حاضر به معرفی رساله‌ای نویافته از نجم‌الدین رازی (۵۷۳-۶۵۴ ه.ق) می‌پردازد که در پایان قرن ششم، پیش از حمله مغول و در هنگام حیات مجدالدین بغدادی (شهادت: ۶۰۷ یا ۶۱۶ ه.ق) نوشته شده است. در این پژوهش ضمن تصحیح و شرح این رساله تلاش می‌شود تا با جستجو در همانندی‌های میان این اثر با دیگر آثار نجم‌الدین، به‌ویژه *مرصادالعباد*، تعلق و انتساب آن به نجم‌الدین ثابت شود. به سبب استفاده از لغات و ترکیبات و عبارات همانند، احادیث یکسان، ابیات و اشعاری که نجم‌الدین در آثار خود از آنها سود برده است و همچنین طرح موضوعات مشابه می‌توان این رساله را از نجم رازی دانست. روش پژوهش با توجه به اهداف آن در مقدمه تحلیلی سبک‌شناسانه و در بخش تصحیح به روش نسخه‌اساس است. این تصحیح براساس نسخه شماره «۲۹۹۶ف» موجود در کتابخانه ملی ایران انجام شده است. نتایج پژوهش روشن می‌کند که رساله کوتاه نویافته احتمالاً از نجم رازی است که طرح اولیه بخش اصلی کتاب *مرصادالعباد* را دربردارد و در ایامی نوشته شده که دست ارادت به پیر و شیخ خود مجدالدین بغدادی داده بوده است.

واژه‌های کلیدی: نجم‌الدین رازی، رساله نویافته، تصحیح نسخه، مجدالدین بغدادی، *مرصادالعباد*.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jml.2022.39630.2310

۲. استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات، دانشگاه الزهراء، تهران، ایران.

drhoseini@alzahra.ac.ir

۱- مقدمه

پژوهشگر علاقه‌مند به تصحیح متون آن‌گاه که با تاریخ کتابت دستنویسی کهن روبه‌رو می‌شود و دستخط کاتبی را در ترقیمه آن نسخه می‌بیند که ضمن تحریر نام خود، روز و ماه و سال تحریر و کتابت آن رساله را قید کرده است و از خواننده اثر درخواست کرده تا با یادی از او فاتحه‌ای در کارش کنند، از همراهی با کاتبی که قرن‌ها پیش از او می‌زیسته و به کتابت کتابی یا رساله‌ای اقدام کرده است، لذتی وافر می‌یابد. محقق در میان خطوط کهن آن دستنویس ضمن دنبال کردن صورت اصیل متنی که در پی آن بوده است، با آن نویسنده و آن کاتب در هیجان و شور و شوق نگارش و کتابت شریک می‌شود، گویی از دریچه آن متن و اوراق آن سهمی از دالان تاریک زمان را روشن می‌یابد. متون کهن واسطی هستند میان ما و مردمانی که صدها سال پیش از ما جهان را تجربه کرده و زیسته‌اند و چه خوش اقبالی است اگر در میان این جنگ‌ها و مجموعه‌ها رساله‌ای تازه از یکی از این نام‌آشنایان فرهنگ و ادب بیابیم. و خوشا و حبذا حظی که نصیب محقق فارسی‌زبانی شود که می‌بیند زبان متنی که هشتصدسال پیش از او نگاشته شده، به زبان امروز او از هر جهت نزدیک است و وی میراث‌دار زبانی است که فرهنگی غنی از ادب و حکمت و فلسفه و عرفان را دربردارد، زبانی که در ری و خوارزم و ملطیه و قیصریه جاری بوده است.

رساله نویافته‌ای که در این مقاله ارائه می‌شود، یکی از رساله‌های کوتاه نجم‌الدین رازی معروف به دایه است. هرچند صفحات ابتدایی دستنویس از بین رفته، اما تمامی قرائن سبک‌شناسی نشان می‌دهد که این اثر یکی از آثار نجم‌الدین رازی است که در سال‌های پیش از حمله مغول نوشته شده است. تمامی آثاری که ما امروز از نجم‌الدین در دست داریم مربوط به سال‌های پس از هجوم مغول و تاتار و مهاجرت نجم‌الدین به آسیای صغیر و پس از آن بغداد و عراق است.

در این بخش ابتدا مقدمه‌ای درباره نجم‌الدین رازی و آثار وی می‌آید. با توجه به اینکه برای اثبات انتساب این رساله به نجم‌الدین رازی می‌بایست ویژگی‌های سبکی آن با دیگر آثار وی مقایسه شود، آوردن این بخش ضروری می‌نمود. پس از آن مروری کوتاه بر مطالب مندرج در این رساله نویافته می‌آید و سپس دلایل صحت انتساب این رساله به نجم‌الدین رازی ذکر می‌شود. در پایان این مقدمه ویژگی‌های رسم‌الخطی دستنویس و روش تصحیح

آن توضیح داده می‌شود. متن تصحیح‌شده رساله نیز در ادامه مقاله جای گرفته است.

۲- دربارهٔ نجم رازی

نجم‌الدین ابوبکر عبدالله بن شاهاور معروف به نجم رازی (۵۷۳-۶۵۴ ق) از چیره‌دست‌ترین سخنوران عارف قرن هفتم هجری از مردم شهر ری بود که بلیات و حوادث زمانه که بیشتر در پی حمله مغول و تاراج پیش آمده و زندگی مردمان را تیره و تار ساخته بود، او را به ترک سرزمین مألوف و مهاجرت به آسیای صغیر واداشت. وی پس از چند سال زندگی در آن ناحیه به بغداد رفت و در آنجا در گذشت و در گورستان شونیزیه در کنار بزرگان عارفی چون جنید بغدادی و سری سقطی به خاک سپرده شد (جامی، ۱۳۷۰: ۴۳۷).

سال‌شمار زندگی نجم رازی

- ۵۷۳ ق: تولد در شهر ری
- ۵۸۹ ق: سفر به خوارزم و دیدار با نجم‌الدین کبری و مجدالدین بغدادی
- ۶۱۸ ق: گریز از حمله مغول، از همدان به دیار روم و تحریر نخست *مرصادالعباد*
- ۶۲۰ ق: تحریر دوم *مرصادالعباد* به نام *علاءالدین کیقباد سلجوقی*
- ۶۲۱ ق: سفر به ارزنجان و تقدیم کتاب *مرموزات اسدی در مزمورات داوودی* به نام داوود امیر ارزنجان.
- اقامت در بغداد و تألیف *تفسیر التأویلات النجمیه یا بحرالحقایق والمعانی فی تفسیر السبع المثانی* به عربی
- ۶۵۲-۳ ق: تألیف *منارات السائرین* به عربی در بغداد
- ۶۵۶ ق: درگذشت در بغداد.

تاکنون آثار متعددی از نجم رازی شناخته و منتشر شده است. *مرصادالعباد* مهم‌ترین اثر وی به زبان فارسی و *منارات السائرین* رساله‌ای به عربی با همان موضوع کتاب *مرصادالعباد* است. نجم رازی در *مرصادالعباد* تلاش می‌کند تا مرتبه و شأن انسان را به او یادآور شود و او را برای رهایی از تعلقات دنیوی آماده کند. وی در باب‌های نخستین کتاب ضمن بیان مبدأ موجودات از بدایت خلقت انسان سخن می‌راند و در باب دیگر، روش پرورش روح

انسانی را براساس قانون و سلوک عرفان تشریح، و مسیر وی را تا رسیدن به حضرت الهی توصیف می‌کند. در باب پایانی کتاب هم به روش سلوک ملوک، وزرا، علما، رؤسا و بازرگانان می‌پردازد و ضمن پند و نصیحت ایشان را به انجام اعمال مطابق فرمان حق تعالی ترغیب می‌کند که دادگری و کمک به مظلومان مهم‌ترین نقطه نظر وی در این میان است.

رساله عقل و عشق که با عنوان دیگر معیارالصدق فی مصداق‌العشق شناخته می‌شود و در پاسخ به پرسش‌های دوستی در تقریر شرح کمال عشق و کمال عقل نوشته شده، دیگر رساله نجم رازی است که به تقابل عقل و عشق در میدان شناخت حقیقت می‌پردازد. رساله دیگر وی مرموزات اسدی در مرموزات داودی است که در ده مرموز تألیف شده و در آغاز هر مرموز، عبارتی از زبور داود و خطاب به داود نقل شده و در دنبال آن از قرآن کریم و احادیث رسول (ص) در همان زمینه آیات و روایاتی نقل شده است. بخش اعظم این کتاب در نصیحت ملوک و پادشاهان است و بخش‌هایی از آن را از کتاب نصیحة‌الملوک منسوب به غزالی برگرفته است. دیگر اثر نجم رازی رساله منارات السائرين و مقامات الطائرين است که ظاهراً آن را یکی دو سال پیش از مرگ نوشته و خود وی در ابتدای کتاب تصریح کرده است که در این موضوع پیش از این کتاب مرصادالعباد را تألیف کرده و حال برای خوانندگان عرب زبان منارات السائرين را تألیف می‌کند (نجم رازی، ۱۹۹۳: ۲۸-۲۹ و همچنین رک: نجم رازی، ۱۳۹۳: ۲۷-۲۸). به هر حال با وجود شباهت‌هایی در برخی بخش‌ها، این اثر تألیفی متفاوت با ساختاری متمایز از کتاب مرصادالعباد است. تفسیر بحرالحقائق والمعانی فی تفسیرالسبع‌المثانی مشهور به التأویلات النجمیه به زبان عربی هم از وی است و مصحح کتاب در مقدمه در باب صحت انتساب این اثر به نجم‌الدین به تفصیل سخن گفته است (رک: نجم رازی، ۱۳۹۲: ۳۰-۸۷).

دو رساله کوتاه دیگر نیز به نجم‌الدین نسبت داده شده است. یکی رساله العاشق‌الی‌المعشوق فی شرح قول من قال الصوفی غیر مخلوق که به زبان عربی نوشته شده اما سبک و سیاق نوشتار و مطالب مطروحه در آن نشان می‌دهد که از نجم رازی است. و دیگر رساله الطیور که فقط یک نسخه از آن شناخته شده و براساس ویژگی‌های سبک‌شناسانه حدس زده می‌شود که احتمالاً از نجم‌الدین نباشد (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۴۸۱).

رساله کوتاهی که در اینجا معرفی می‌شود، یکی از نوشته‌های نجم رازی در مدت

اقامت در خوارزم و یا دیگر شهرهای خراسان است. زمانی که مجدالدین بغدادی (م. ۶۰۷ یا ۶۱۶ ق)، پیرِ نجم رازی و شاگرد نجم‌الدین کبری (م. ۶۱۸ ه.ق) هنوز در قید حیات بوده و صیت و شهرت وی در میان عارفان چنان گسترده بوده است که عارفان از اقصا نقاط خراسان برای کسب ارادت نزد وی می‌آمده‌اند. مطالبی که نجم‌الدین در این رساله می‌آورد، همان موضوعاتی است که بعدها با شرح و تفصیل تمام در کتاب *مرصادالعباد* به آن پرداخته است؛ یعنی در بیان سلوک راه دین و وصول به عالم یقین و تربیت نفس انسانی. نجم رازی در طول این رساله و در فصل‌هایی از کتاب *مرصادالعباد* می‌کوشد تا برادران دینی را متوجه جایگاه و مرتبه بلند انسانی کند و ایشان را مهیای عروج از ظلمت‌آشیان زمین به خُلد برین نماید. نجم‌الدین برای بیان این طریق بر اطاعت از پیرِ کاردیده تأکید می‌کند و بنای طریقت را همچنان که دیگر عارفان بر «ذکر» نهاده‌اند، «ذکر» می‌داند که مرید و رهرو باید از شیخ به تلقین بگیرد.

۳- مروری بر مطالب مندرج در رساله نوبافته

نجم‌الدین آدمی را محل کرامت و منبع سعادت می‌داند که صدو بیست و اند هزار رسول و نبی و کتاب‌های ایشان برای هدایت وی آماده شده بودند. وی از چگونگی شکل‌گیری نوزاد انسانی تا دوران بلوغ و رشد او سخن می‌راند. انسان اهل نسیان است و آن‌را که با خداوند خود در روز آغازین نهاده بود، از یاد برده است. اما گاه‌گاهی نفع‌های از نفعات الهی بر وی می‌وزد و او را به یاد آن آشنای دیرین می‌اندازد و از خواب طولانی بیدار می‌کند. بیداری وی مصادف است با شناخت آن پیلۀ تنیده به دور خود و اندوه گرفتاری از اقامت در زندان‌سرای دنیا. پس با خلیدن آن پیله و بیرون آمدن از آن به مقام پروانگی و پرواز دست می‌یابد و با یاری و همت پروردگار مرغی می‌شود با شاهپری عظیم که به ذروهٔ اعلیٰ علیین چشم دوخته است.

نجم‌الدین پس از تقریر این موضوع که رهایی از ظلمت‌آشیان دنیا به هدایت انبیا حاصل می‌شود، تصریح می‌کند که چون پیامبر ما خاتم انبیا آمد، در هر عصری پس از وی متابعان وی با خلعت ولایت زمام هدایت مردمان را بر عهده می‌گیرند و شیخ مجدالدین بغدادی پیر و شیخ وی در چنین مقام و مرتبه‌ای قرار دارد. طیب حاذقی که درمان جسم و

جان کرده، و جاذبه معرفتش عارفان را از اکناف و اطراف جهان به سوی وی کشانده است.

در این رساله نجم‌الدین بر مقام والای مجدالدین بغدادی تأکید می‌کند که ملوک و سلاطین سر بر درگاه وی آورده‌اند و اینکه در هریک از شهرهای خراسان نماینده‌ای از وی به دعوت خلق مشغول است. و برخی دیگر امید دارند تا به شرف این مقام دست یابند (در اینجا به نوعی از آرزوی پنهان خود پرده برمی‌دارد).

از اشارتی که نجم‌الدین به مرتبه مجدالدین می‌کند، برمی‌آید که وی با تربیت مریدان و گسیل کردن ایشان به شهرهای مختلف دارای قدرتی معنوی و روحانی بوده که احتمالاً گردن‌کشان روزگار را از وی بیمی به دل افتاده است و شاید یکی از دلایل کشته شدن وی، شهادتش، همین قدرت روحانی بوده باشد که به بهانه‌های دیگر صورت انجام پذیرفته است.

بعد از تحریر این مطلب که هر کس نیاز به پیر و شیخی دارد، دوباره نجم‌الدین بر سر سخن پیشین بازمی‌گردد و غرض خود از نگارش این رساله را بیان می‌کند تا آن عزیز (مخاطب رساله یا نامه) بداند که می‌بایست خودی خود را مشاهده کند و بداند که شایستگی خلافت حق را دارد اما افسوس که حقیقت خودی خود را گم کرده است. تمثیل یعقوب گم کرده‌فرزند به یاری می‌آید و انسانی که خویشتن خویش را از یاد برده است، چون یعقوبی می‌داند که درد یوسف جان را دارد. پس جستن یوسف بر یعقوب فرض است و رهایی یوسف از چاه بر عهده وی است. محل خلاصی و رهایی جان نیز در همین عالم طبیعت است که سالک باید ابتدا به تربیت پنج حس ظاهر دست زند که آن از ذکر برمی‌آید. پس از آنکه عارف ذکر را از صاحب‌ولایتی به تلقین ستاند، ذکر از زبان به دل وی راه یابد و دل از غوغای شیاطین پاک شود، نوری در دل وی پدید آید و دل بر نفس غالب شود و نفس را مقهور خود گرداند و نفس ذوق دل یابد.

آن‌گاه که سلطنت ذکر بر جان سالک بیفتد و جمله اعضا و جوارح وی به ذکر ذاکر گردند، منقاد شریعت می‌شود و روح بر عرش دل مستوی می‌شود. در این مرتبه است که روح ندای *أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى* سرمی‌دهد. در این مقام که مقام توحید است و فنا در این مرحله روی می‌دهد، صدای *«أنا الحق»* حلاج، *«سبحانی»* بایزید، و *«و لیس فی جبتی سوی الله»*

ابوسعید شنیده می‌شود. نجم‌الدین ضمن ذکر شطح هر یک از عارفان از مقام و مرتبه وی یاد می‌کند و از ذکر حلاج به بایزید و از بایزید به ابوسعید می‌رسد که سخن وی را توحیدی می‌داند. و نهایت مقام را که سالک به یاری ذکر به آن می‌رسد چنین تعریف می‌کند:

چون ذکر به مراض «لا» سر شمع هستی برداشت لباس عدل از سر برکشد روی [به] بی‌نهایتی نهد، سر الله نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ [نور/۳۵] آشکارا گردد، پرتو آن نور اذْکُرْکُمْ [بقره/۱۵۲] آید استهتار^۱ اینجا پیدا شود... دل چون خالی گشت آینه نظر آید و مهیب نفعات الطاف شود و مشرقه آفتاب جلال گردد. ذاکر مذکور شود، طالب مطلوب، عاشق معشوق (بند ۱۷ این رساله).

نجم‌الدین در توصیف این مبادی و مسیر این طریق و نهایت آن مرتبه عالی از زبانی شاعرانه مدد می‌گیرد و سخن خویش را همه جا به آیات و احادیث و اشعار مزین و مستدل می‌کند تا حجتی برای مخاطبان این سخن باشد. نثر نجم رازی نثری روان و در عین حال زیبا و مسجع است که خاطر هر خواننده‌ای را که با زیبایی‌های سبک خراسانی آشناست، به خود جلب می‌کند.

۴- درباره نسخه دستنویس رساله نویافته

در کتابخانه ملی ایران دستنویسی به شماره ۲۹۹۶ ف موجود است^۲ که در بردارنده رساله‌های گوناگونی از مشایخ صوفیه است. این دستنویس ۱۱۰ برگه ۱۴ سطری کامل دارد و به خط نسخ در اوایل قرن هشتم کتابت شده است. عناوین و مطالب مهم با مرکب قرمز نشاندار شده‌اند. در پایان برخی رساله‌ها ترقیمه‌هایی به چشم می‌خورد و از آنجا معلوم می‌شود که این رساله‌ها در حدود سال‌های ۷۰۶ تا ۷۱۰ ق کتابت شده‌اند. ابتدای این مجموعه افتادگی دارد و از برگ ۲ تا ۱۴ آن شامل رساله‌ای است که فهرست‌نویس کتابخانه ملی آن را از مجدالدین بغدادی دانسته زیرا رساله‌ای که پس از آن کتابت شده، از وی است^۱. از برگ ۱۴ تا ۱۷ این مجموعه نامه‌ای است از مجدالدین بغدادی به تاج‌الدین

۱. نگارنده این مقاله مجموعه آثار مجدالدین بغدادی را که شامل نامه‌ها، اجازه‌نامه‌ها و رساله‌های وی است، فراهم کرده که به‌زودی منتشر می‌شود. رساله نجم دایه هم در میانه همین جستجوها کشف شد.

اشنوی / اشنهی (نیمه دوم قرن ۶ و اوایل قرن ۷) و فهرست‌نویس هم گمان کرده که لابد این رساله اول هم نامه‌ای از وی باشد.

از برگ ۱۸ تا ۲۵ این مجموعه *مونس العشاق* شیخ شهاب‌الدین سهروردی (م. ۵۸۷ ه.ق) است که تاریخ کتابت آن ۷۰۶ ق. است. از برگ ۲۶ تا برگ ۳۲ رساله‌ایست در محبت و حجاب‌های محبت به عربی، از برگ ۳۳ تا ۴۵ تفسیر *سوره فاتحه* به عربی، از ۴۵ تا ۵۱ دو رساله از فخرالدین عراقی که در برگ ۵۱ تاریخ استنساخ این دو رساله ۷۱۰ ق. و کاتب آن علی بن محمد بن شرفشاه معرفی شده است. از برگ ۵۲ تا ۵۷ تفسیر *سوره قل* *هو الله احد* و *قل اعوذ برب الفلق* و *قل اعوذ برب الناس* به عربی، از برگ ۵۷ تا ۶۱ رساله *اعتقاد بوعلی سینا* در معارف الهی و از برگ ۶۴ تا ۹۳ کتابی در عرفان به عربی که نام آن باید *کنز المراد* باشد و برحسب سطر آخر کتاب برگ ۹۳ این نسخه از تحریرات یوسف بن سعدالله و در ۷۰۶ ق. کتابت شده است. از برگ ۹۴ کتاب *دواء و شفاء ابراهیم بن ابی المکارم طائوس* به زبان فارسی است. این کتاب را نیز یوسف بن سعدالله در ۷۰۶ ق. تحریر کرده است. از برگ ۱۰۷ تا ظهر برگ ۱۱۰ رساله‌ایست که شخصی از «نگارنده» معنی مسلمانی را خواسته و او این رساله را در جواب او نگاشته است.^۳

۵- دلایل انتساب رساله به نجم‌الدین دایه

متأسفانه اوراق نخست این رساله از بین رفته است و نشانی از نویسنده آن موجود نیست. در پایان این رساله جمله‌ای آمده که فهرست‌نویسان بنا بر آن جمله گمان کرده‌اند که این متن یکی از رساله‌ها یا نامه‌های مجدالدین بغدادی است. در حالی که آن عبارت‌ها در مورد رساله بعدی این مجموعه است.

هنگامی که نگارنده در جستجوی رساله‌ها و نامه‌های شیخ مجدالدین بغدادی این دستنویس را مطالعه می‌کرد، دریافت که سبک نثر این متن متفاوت با سبک نوشتاری مجدالدین است و درضمن، در میان این رساله از مجدالدین بغدادی با عنوان شیخنا یاد می‌شود که نشان می‌دهد نگارنده آن یکی از مریدان مجدالدین و احتمالاً نجم‌الدین رازی باشد که بارها در میان کتاب‌های خود نام پیر و مقتدای خود مجدالدین بغدادی را با القابی شبیه همین القاب که در این رساله آمده، توصیف کرده است. ظن نگارنده با مطالعه بیشتر

رساله به یقین تبدیل شد. نثر شیوای این متن کاملاً سبک *مرصادالعباد* را به یاد می‌آورد به خصوص که موضوع مطروحه در آن هم با اندک تفاوت‌هایی در *مرصادالعباد* تکرار شده است. اما با توجه به اینکه در هنگام نگارش این رساله مجدالدین زنده بوده و نجم رازی در این رساله برای سلامتی وی دعای خیر کرده است،^۴ می‌توان نتیجه گرفت که این متن در سال‌های اقامت نجم‌الدین در خراسان و پیش از شهادت مجدالدین در سال‌های پایانی قرن ششم هجری نوشته شده باشد. بنابر روایت تذکره‌نویسان مجدالدین بغدادی در حدود سال‌های ۶۰۷ تا ۶۱۷ به فرمان خوارزمشاه در جیحون غرق شده است (جامی، ۱۳۷۰: ۴۲۹). بنابراین این رساله باید در دهه آخر قرن ششم، آن زمان که نجم‌الدین برای تحصیل علم و معرفت راهی خراسان و خوارزم شده بود، تحریر یافته باشد، هنگامی که نجم‌الدین کبری تربیت وی را به مجدالدین بغدادی سپرده بود (همانجا). مجدالدین در آن زمان بر خانقاه‌های متعددی در ماوراءالنهر و خراسان ریاست می‌کرد و نمایندگان را برای اداره آن اماکن به شهرهای مختلف می‌فرستاد. اجازت‌نامه‌هایی از مجدالدین بازمانده که بیانگر این حقیقت است که شیخ با گسیل کردن مشایخی که دست ارادت به او داده بودند، به خانقاه‌های خراسان همچون خانقاه مرو که در یکی از اجازت‌نامه‌ها آن را کعبه خراسان می‌نامد^۵ قدرت روحانی بی‌چونی را کسب کرده بود.

ابتدای این رساله یا نامه که شامل یک برگه و یا یک صفحه است از بین رفته و برخی صفحات این مجموعه را موریانه از بین برده است. اما خوشبختانه رساله نجم‌الدین جز صفحه نخست افتادگی دیگری ندارد و بقیه متن که به خط خوش نسخ کتابت شده، قابل استفاده است. دلایل بسیاری برای انتساب این رساله به نجم‌الدین وجود دارد. همانندی‌های بسیاری میان این متن و *مرصادالعباد* و *مرموزات اسدی در زمزمورات داودی و رساله عقل و عشق* وجود دارد. انواع این همسانی‌ها را می‌توان در استفاده از کلمات، عبارات و ترکیب‌های یکسان، استفاده از آیات، احادیث و ابیات فارسی و عربی یکسان، و مشابهت موضوعی و معنایی در این آثار برشمرد. در زیر به برخی از آنها اشاره می‌شود.

الف) همانندی در آوردن کلمات و عبارات و ترکیب‌ها

برای نمونه:

استفاده از ترکیب «قلندروشان» در بند ۱ این رساله و *مرصادالعباد*، ص ۱. استفاده از عبارت «صدو بیست و اند هزار نقطه نبوت» در بند ۱ این رساله و *مرصادالعباد*، ص ۱.

استفاده از ترکیب «ظلمت آشیان» در بند ۴ و ۹ این رساله و *مرصادالعباد*، ص ۵۴. استفاده از کلمه عربی «اراءت» در بند ۱۸ این رساله؛ *مرصادالعباد*، صص ۳۲ و ۵۳۵؛ رساله عشق و عقل، ص ۳۷. جالب اینکه در همه رساله‌ها پس از استفاده از این لفظ آیه سُنْرِهِمْ... [فصلت / ۵۳] را آورده است.

ترکیب «یعقوب‌وار» در بند ۸ این رساله و *مرصادالعباد*، ص ۲۲۲. استفاده از واژه «تدکدک» در بند ۱۴ این رساله و *مرصادالعباد*، صص ۱۵۹ و ۱۶۰. استفاده از عبارت «سلطنت ذکر» در بند ۱۷ این رساله و «سلطان ذکر» در *مرموزات اسدی*، ص ۶۸ و *مرصادالعباد* در صفحات متعدد. و همین عبارت در *فوائح الجمال* در صص ۱۱۶ و ۱۱۷ آمده است.

ب) همانندی در برگزیدن آیات

با توجه به اینکه بخشی از این رساله و همچنین کتاب *مرصادالعباد* به مبحث آفرینش انسان و همچنین ذکر نزد صوفیه اختصاص دارد، بنابراین آیات و احادیث مربوط به این موضوع‌ها در هر دو رساله همانند هستند که به دلیل تعددشان از نقل آنها پرهیز می‌شود و خوانندگان می‌توانند به بندهای رساله حاضر رجوع کنند. اما برای نمونه چند مورد ذکر می‌شود:

ثُمَّ رَدَدْنَا أَسْفَلَ سَافِلِينَ [تین / ۵] در بند ۵ این رساله و *مرصادالعباد*، ص ۳۸.
أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ [رعد / ۲۸] در بند ۱۱ این رساله و *مرصادالعباد*، ص ۳۸۰.
أَذْكُرْكُمْ [بقره / ۱۵۲] در بند ۱۷ این رساله و *مرصادالعباد*، ص ۲۶۷ و ۲۶۹ و...
قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ [آل عمران / ۳۱] در بند ۱۷ این رساله و *مرصادالعباد*، ص ۱۵۳.

ج) همانندی در موضوع آفرینش و خلیفگی انسان و نیز بیان اهمیت ذکر یکی از دغدغه‌های همیشگی نجم‌الدین موضوع آفرینش و خلیفگی انسان بوده است که

در آثارش از آن سخن گفته و نیز به اهمیت ذکر و نقش آن در تربیت نفس انسانی پرداخته است. وی در بخشی از رساله حاضر به شیوه ذکر گویی و تعیین محل ذکر و چگونگی آن توجه کرده که شبیه همین مطلب را در *مرصادالعباد* ملاحظه می‌کنیم:

- «پس موضعی تاریک و خانه‌ای خالی بدست کند و تن و جامه پاک دارد و دائم بر وضو باشد و مداومت نماید بر گفتن لا اله الا الله، چندان در ذکر زفان برود که ذکر به دل پیوندد» (بند ۱۱ این رساله).
- «و بوقت ذکر گفتن اگر تواند غسل کند و آلا وضویی تمام کند، و جامه پاک پوشد بر سنت، و خانه‌ای خالی و تاریک و نظیف راست کند، و اگر قدری بوی خوش بسوزد اولتر» (*مرصادالعباد*، ص ۲۷۲)

مقایسه میان شطحیات حلاج و بایزید و ابوسعید هم در بندهای ۱۵ و ۱۶ این رساله مورد توجه نجم‌الدین بوده و هم در *مرصادالعباد*. با این تفاوت که به جای سخن حلاج از شطح جنید یاد می‌کند:

- «پس اگر به صفت موجودی متجلی شود آن اقتضا کند که جنید می‌گفت رحمة الله علیه «ما فی الوجود سوی الله»، و اگر به صفت واحدی متجلی شود آن اقتضا کند که ابو سعید رحمة الله علیه می‌گفت «ما فی الجبۃ سوی الله»، و اگر به صفت قایم بنفسی متجلی شود آن اقتضا کند که ابو یزید می‌گفت «سبحانی ما اعظم شأنی» (*مرصادالعباد*، ص ۳۲۱)

د) همانندی در درج ابیات فارسی

ابیاتی که نجم‌الدین در این متن به کار می‌برد، بیشتر از خود وی و گاه از شاعرانی چون سنایی و خاقانی است. برخی از این ابیات در *مرصادالعباد* و یا کتاب *مرموزات اسدی* در *مزمورات داودی* هم به کار رفته‌اند و چون در متن دیگری پیدا نشدند، احتمالاً سراینده آن ابیات خود نجم‌الدین باشد. همچنین ابیاتی از *اسرارالتوحید* و *کشف الاسرار* میبیدی نیز در این اثر موجودند که تقریباً همه آنها در *مرصادالعباد* نیز به کار رفته‌اند. بیت دوم رباعی عربی که در این متن آمده، در *منارات السائرین* نجم‌الدین نیز نقل شده است. تکرار برخی ابیات مندرج در این رساله و دیگر آثار نجم‌الدین که در دیگر دیوان‌های شعری پیدا نشد، دلیلی بر انتساب قطعی این ابیات به خود وی است. نمونه ابیات:

• ما مست ز باده‌الستیم هنوز وز عهد‌الست باز مستیم هنوز
در صومعه با سجاده و مصحف و ورد دُردی کش و رند و می‌پرستیم هنوز

دو بیت بالا در بند ۱ این رساله و در *مرصادالعباد* (ص ۳۸۰) نیز آمده است که احتمالاً از خود نجم‌الدین است چون در متن دیگری ضبط نشده است.

• زان می خوردم که یار من زان می خورد او را رخ سرخ گشت و ما را رخ زرد

بیت بالا در بند ۱ این رساله و در *مرصادالعباد* (ص ۳۹) نیز آمده است که احتمالاً از خود نجم‌الدین است چون در متن دیگری ضبط نشده است.

• استاد تو عشق است چو آنجا برسی خود به زبان حال گوید چون کن او

بیت بالا در بند ۷ رساله حاضر ذکر شده و در *مرصادالعباد* (ص ۳۰) چنین آمده است:

سودای میان تهی ز سر بیرون کن وز ناز بکاه و در نیاز افزون کن
استاد تو عشق است چو آنجا برسی او خود به زبان حال گوید چون کن

• فرق است میان سوز کز جان خیزد تا آنکه به ریسمانش بر خود بندی

بیت بالا در بند ۱۵ رساله حاضر آمده و در *مرصادالعباد* (ص ۱۲۴) با بیتی دیگر ذکر شده است:

ای شمع به خیره چند بر خود خندی تو سوز دل مرا کجا مانندی
فرق است میان سوز کز جان خیزد تا آنچه به ریسمانش بر خود بندی

و همچنین در مرموزات اسدی (ص ۳۸) درج شده است.

• اگر بار خارست خود کشته‌ای و گر پرنیان ست خود رشته‌ای

بیت بالا در بند ۱۵ رساله حاضر و کتاب *مرموزات اسدی در مرموزات داودی* (ص ۱۲۷) آمده است.

• این هفت سپهر درنوشتیم آخر وز دوزخ و فردوس گذشتیم آخر
هم شد فدای تویی تو مایی ما وی دوست تو ما و ما تو گشتیم آخر

دو بیتی که در بالا آمد، در بند ۱۷ رساله حاضر درج شده و در *مرصادالعباد* (صص ۳۸۵-۳۸۶) هم آمده است.

ه) همانندی در انتخاب ابیات از دیگر شاعران

نجم رازی علاقه فراوانی به اشعار سنایی داشته و در *مرصادالعباد* بیشترین ابیات از حدیقه و

فصلنامه علمی ادبیات عرفانی، سال ۱۳، شماره ۲۷، زمستان ۱۴۰۰ / ۱۰۱

یا قصاید سنایی نقل شده است. در این رساله نیز بیتی از سنایی که مطلع یکی از قصاید وی است به چشم می خورد:

دلا تا کی درین زندان فریب این و آن بینی یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی
(سنایی، ۱۳۶۴: ۷۰۴)

همچنین بیت زیر از حدیقه سنایی (ص ۳) که در بند ۱۸ رساله حاضر و مرصاد/العباد (ص ۳۸۱) موجود است:

مرغ کانجا پرید پر بنهد دیو کانجا رسید سر بنهد
و بیت زیر را که بیت آخر یکی از غزلیات خاقانی (۱۳۶۸: ۵۵۹) است، در بند ۱۸ رساله حاضر و در مرصاد/العباد (ص ۶۳) هم آورده است:

قصه‌ای می نوشت خاقانی قلم اینجا رسید سر بشکست
و این بیت عربی که در برخی از آثار دیگر وی نیز مشاهده می شود:
فاذا ابصرتنی ابصرته و اذا ابصرتنه ابصرتنا^۶

بیت بالا جز در بند ۱۷ رساله حاضر، در رساله العاشق الی المعشوق نیز درج شده است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۴۷۲).

و) همانندی در آوردن احادیث

در زیر احادیث مشترک میان این رساله با مرصاد/العباد می آید. نتیجه مقایسه نشان می دهد که جز دو حدیث درج شده در بند ۶ و ۱۶ رساله حاضر، تمامی ۲۱ حدیث دیگر موجود در این رساله در مرصاد/العباد هم نقل شده است. در زیرنشانی تمامی ۲۱ حدیث که در مرصاد/العباد نیز آمده است، ذکر می شود:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ فِي ظُلْمَةٍ ثُمَّ رَشَّ عَلَيْهِمْ مِنْ نُورِهِ^۷: در بند ۱۱ این رساله؛ مرصاد/العباد، ص ۳۳۴؛ مرموزات، ص ۲۰؛ رساله عقل و عشق، ص ۵۶.

إِنَّ الَّذِي أَنْزَلَ الدَّاءَ أَنْزَلَ الدَّوَاءَ^۸: در بند ۷ این رساله و مرصاد/العباد، ص ۲۵۴.
إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامٍ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ فَتَعَرَّضُوا لَهَا^۹: در بند ۴ و ۱۳ این رساله و مرصاد/العباد، ص ۱۲۹.

أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي^{۱۰}: در بند ۱۶ این رساله و مرصاد/العباد، صص ۳۸ و ۱۳۳ و ۱۵۹.

جَذْبَةٌ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تُوَازِي عَمَلَ الثَّقَلَيْنِ^{۱۱}: در بند ۱۰ این رساله؛ *مرصادالعباد*، صص ۲۱۲ و ۲۲۵ و ۳۶۹ و ۵۱۱؛ *رساله عقل و عشق*، ص ۶۴.

سَافِرُوا تَصِحُّوا وَتَغْنَمُوا^{۱۲}: در بند ۵ این رساله و *مرصادالعباد*، صص ۱۲۷ و ۵۹۸.
قال: سِيرُوا، سَبَقَ الْمُفْرَدُونَ. قَالُوا: وَمَا الْمُفْرَدُونَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قال: هُمُ الْمُسْتَهْتَرُونَ بِذِكْرِ اللَّهِ
تعالی^{۱۳}: بند ۱۷ رساله و *مرصادالعباد*، ص ۲۷۱.

الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ^{۱۴}: در بند ۱ این رساله و *مرصادالعباد*، صص ۳۳۴ و ۶۴۱.
الطَّيِّبُ لَا يَقْبَلُ إِلَّا الطَّيِّبَ: در بند ۱۵ این رساله و *مرصادالعباد*، ص ۴۷۸.
عُلَمَاءُ أُمَّتِي كَأَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ^{۱۵}: در بند ۵ این رساله و *مرصادالعباد*، صص ۱۵۹ و ۴۸۰ و ۴۸۳ و ۴۹۶.

فَإِذَا مَا تَوَاتُوا انْتَبَهُوا^{۱۶}: در بند ۸ این رساله؛ *مرصادالعباد*، صص ۴۶۸ و ۶۶۰؛ *مرموزات*، ص ۹۷.
قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ^{۱۷}: در بند ۷ این رساله و *مرصادالعباد*، ص ۲۰۹.
كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ وَفَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ وَيُنَصِّرَانِهِ وَيُمَجِّسَانِهِ^{۱۸}. در بند ۴ این رساله و
مرصادالعباد، ص ۱۴۱.

لَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوْافِلِ مُخْلِصًا لِي حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ لَهُ سَمْعًا وَبَصْرًا وَ
لِسَانًا وَيَدًا فَبِي يَسْمَعُ وَبِي يُبْصِرُ وَبِي يَنْطِقُ وَبِي يَبْطِشُ^{۱۹}: در بند ۱۷ این رساله؛
مرصادالعباد، صص ۲۰۸ و ۳۲۱ و ۵۷۰؛ *مرموزات*، ص ۱۱۶؛ *رساله عقل و عشق*، ص ۶۶.
كُلُّ دَنُوتٍ أُنْمَلَةٌ لَأَحْتَرَقَتْ^{۲۰}: در بند ۱۸ این رساله؛ *مرصادالعباد*، صص ۱۲۰ و ۱۸۴ و ۳۷۸ و
۳۸۱؛ *رساله عشق و عقل*، ص ۶۴ و ۸۴ و ۹۳؛ *مرموزات*، ص ۵۵.

كُلُّ لَوْكٍ لَمَّا خَلَقَتْ الْأَفْلَاقُ^{۲۱}: در بند ۱۶ این رساله و *مرصادالعباد*، ص ۳۷.
مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ شَيْبًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا^{۲۲}: در بند ۱۰ این رساله؛ *مرصادالعباد*، صص ۲۱۲ و
۲۱۸ و ۳۰۳ و ۳۳۸؛ *مرموزات*، ص ۴۷؛ *رساله عقل و عشق*، ص ۶۱.
مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ^{۲۳}: در بند ۷ این رساله؛ *مرصادالعباد*، صص ۳ و ۱۷۴ و ۱۸۵ و
۴۱۳ و ۵۳۵؛ *مرموزات*، ص ۲۰.

النَّاسُ نِيَامٌ^{۲۴}: در بند ۴ این رساله؛ *مرصادالعباد*، صص ۴۶۸ و ۶۶۰؛ *مرموزات*، ص ۹۷.
وَجُودُكَ ذَنْبٌ لَا يُقَاسُ بِهِ ذَنْبٌ^{۲۵}: در بند ۱۶ این رساله و *مرصادالعباد*، ص ۳۲۶.

فصلنامه علمی ادبیات عرفانی، سال ۱۳، شماره ۲۷، زمستان ۱۴۰۰ / ۱۰۳

هُؤْلَاءِ فِي الْجَنَّةِ وَلَا أِبَالِي، وَهُؤْلَاءِ فِي النَّارِ وَلَا أِبَالِي أَعَاذَنَّا اللَّهُ وَإِيَّاكُمْ عَنْ أَهْوَالِ هَذِهِ الْأَحْوَالِ.^{۲۶}: در بند ۸ این رساله و *مرصادالعباد*، صص ۳۹۹ و ۶۴۹.

يَمُوتُ الْمَرْءُ عَلَى مَا عَاشَ فِيهِ وَيُحْشَرُ عَلَى مَا مَاتَ عَلَيْهِ.^{۲۷}: در بند ۱ این رساله؛ *مرصادالعباد*، ص ۲۸؛ *رساله عشق و عقل*، ص ۹۴.

مشترکات و ویژگی‌های سبکی و نوشتاری این متن با *مرصادالعباد* فراوان است. جای جای این رساله را می‌توان با بخش‌هایی از *مرصادالعباد* مقایسه کرد. به نظر می‌رسد طرح اولیه برخی از بخش‌های *مرصادالعباد* در همین رساله شکل گرفته است. در این رساله همانند کتاب *مرصادالعباد* و *مرموزات اسدی* ویژگی‌های سبکی تصوف خراسانی به چشم می‌خورد. شفیعی کدکنی که تصوف و عرفان اسلامی را به دو نوع تصوف خراسانی و تصوف ابن عربی و اتباع او تقسیم می‌کند (۱۳۸۴: ۴۷۹) و معتقد است که نجم رازی با اینکه یک نسل بعد از ابن عربی می‌زیسته، اما یک عارف خراسانی به شمار می‌آید زیرا با زبان تصوف خراسان سخن می‌گوید و در درون منظومه تصوف خراسان عصر خویش نظام مشخصی از ذهن و زبان صوفیانه دارد که در تمام آثار او این نظام قابل رؤیت است. مجموعه مشخصی از آیات و احادیث، چه قدسی و چه غیرقدسی، که از ترکیب آنها و همان آیات و نیز واژه‌هایی معین مجموعه‌ای از استعاره‌های ویژه خویش را خلق کرده است (همان: ۴۷۹ - ۴۸۰).

شفیعی کدکنی که رساله «*رساله العاشق الی المعشوق فی شرح کلمات الصوفی غیر مخلوق*» را تصحیح و منتشر کرده، معتقد است که نجم رازی هیچ حرف تازه‌ای در آن رساله برای گفتن ندارد و در پرتو بازی با کلمات خواننده را در فضایی قرار می‌دهد که تصور کند با معانی جدیدی در تصوف روبه‌رو است (همان: ۴۸۱). مقایسه مطالب مندرج در *مرصادالعباد* و *مرموزات اسدی* و رساله حاضر نشان می‌دهد که نجم الدین در تمامی این آثار موضوعات مشترکی را مطرح می‌کند و فقط در ساخت و صورت تازه‌ای همان مطالب را ارائه می‌دهد. هرمان لندلت هم که مقدمه‌ای بر *مرموزات اسدی* نوشته است، بر همین عقیده است که این کتاب برگزیده‌ای از همان کتاب *مرصادالعباد* است و به همین سبب هم هست که فقط یک نسخه از آن یافت شده در حالی که تعداد دستنویس‌های *مرصادالعباد* در کتابخانه‌های جهان فراوان است (Landolt, 2002: 8).

شفیعی کدکنی که دو رساله نجم‌الدین رازی را تصحیح کرده کاملاً بر این امر واقف بوده که نجم‌الدین در آثارش از یک سبک و سیاق ویژه با استفاده از یک سری آیات و احادیث و ابیات سود می‌جوید، همان دلایلی که در بالا برای صحت انتساب این رساله به نجم رازی اقامه شد.

۶- ویژگی‌های رسم‌الخطی نسخه دستنویس رساله نویافته

در زیر به برخی از ویژگی‌های رسم‌الخطی دستنویس رساله اشاره می‌شود. گفتنی است رسم‌الخط متن مصحح برای سهولت مطالعه به صورت امروزی برگردانده شد.

- کاتب در بیشتر موارد از ذال معجمه فارسی استفاده کرده است. برای نمونه همه جا «بودند» به صورت «بوذند» و «بدیشان» به صورت «بذیشان» ضبط شده است. «باده» به صورت «باده» و...

- حروف پ و چ و ژ و گ به صورت: ب و ج و ز و ک ضبط شده‌اند.
- «که» به صورت «کی» آمده است. گاهی «که» موصوله به کلمه بعدی می‌چسبد مانند: کجون = که چون

- «باء» اضافه به‌طور کلی به کلمه مابعد چسبیده نوشته شده است. مانند: بکمال، بغذا، بضرورت، بروزگار

- «چندانکه» به صورت «چندانک» ضبط شده که در متن مصحح به همین صورت آمده است.

- ابدال حرف باء به واو که در کلمه‌های تاو = تاب و وازماندگی = بازماندگی دیده می‌شود، در متن مصحح به همین صورت آمده است.

۷- روش تصحیح متن

با توجه به اینکه از رساله حاضر عجزاً همین یک دستنویس پیدا شده است، متن براساس همین نسخه که خوشبختانه بسیار خوش خط و خوانا نوشته شده، تصحیح شد. تقریباً در تمام موارد همان صورت متن حفظ شد و نیاز به تصحیح قیاسی نبود. برای ارجاع و تهیه تعلیقات، متن رساله به ۱۸ بند تقسیم شد. نشانی آیات درون گروه در متن جای گرفت و جز حواشی و تعلیقاتی که برای ابیات و احادیث در مقدمه حاضر آمده است، برخی یادداشت‌های مفید دیگر به پایان رساله افزوده شد.

در قبول این جام اگر چه جله متفق بودند اما در کام هر یک ذوقی
دیگر داد قومی که قلندر و شان عالم عبودیت بودند که آن الذین
سبققت لهم منا الحسنى هم در آن قمارخانه کل وجود را در آن یک
نقش کم زدند چون سطوت آن شراب مهکی هستی ایشان را زهر گرفت
شراب ازلی بود شرمست ابدی کشتند این ضعیف را درین معنی
دویتی هست شعر
مامست زباده السیم هنوز و ز عهد الست باز مستیم هنوز
در صومعه با سجاده و مصحف و ورد دردی کش و روند و می پرستیم هنوز
باز طایفه که ترد امان عالم طبیعت بودند شک شراب این حقیقت
آمدند مزاج ممت ایشان تا و این حقیقت نیاورد لاجرم داع
الشفی من شقی فی بطن امه بر چنین ایشان نهادند شعر
زان می خوردم که یار من زان می خورد او را رخ سرخ کشت و ما را رخ زرد
بس ابد الابد در قعر اسفل السافلین طبیعت بمانند و فردا
قیامت هم درین اسفل السافلین باشند که امروز هستند موت
الموعود علی ما عاش فیه و یحشر علی ما مات علیه بدان ای دوست
عزیز و فقید الله و ایا نانی مساعی الخیرات و جنبنا و ایا کم عن المعاصی
و التیات کجور خداوند سبحانه و تعالی خواست آدمی زاد را
محل کرامت و منبع سعادت گرداند ضد و بیست و اند هزار نقطه
نبوت و عنصر طهارت را بدیشان فرستاد با چندین کتب منزل
و تکالیف شرع مبذول داشت تا بوسیلت آن از عمده شرایط
عبودیت بیرون آیند و مستوجب این کرامات و سعادات گردند
بر صورت آدمی زاد را که در مباشرت او امر و نواهی بواسطه او
محتاج بود در نیکو تر خلقی بیا فرید و در آن آفرین بر خود شنا
گفت که و صور کم فاحسن صورکم قبا و ک الله احسن الخالقین

متن رساله نویافته نجم‌الدین رازی

[۱] ... در قبول این جام اگرچه جمله متفق بودند اما در کام هریک ذوقی دیگر داد. قومی که قلندروشان عالم عبودیت بودند که: **إِنَّ الدِّينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى** [انبیا/۱۰۱] هم در آن قمارخانه کل وجود را در آن یک نقش کم زدند^{۲۸}. چون سطوت^{۲۹} آن شراب همگی هستی ایشان را فروگرفت شراب ازلی بود سرمست ابدی گشتند. این ضعیف را درین معنی دو بیتی هست. شعر:

ما مست زیاده السستیم هنوز وز عهد الست باز مستیم هنوز^{۳۰}
در صومعه با سجاده و مصحف و ورد دُردی کش و رند و می پرستیم هنوز
باز طایفه‌ای که تردامنان عالم طبیعت بودند تُنگ شراب این حقیقت آمدند، مزاج همّت ایشان تاو این حقیقت نیاورد لاجرم داغ **الشقی من شقی فی بطن أمه** بر جبین ایشان نهادند. شعر:

زان می خوردم که یار من زان می خورد او را رخ سرخ گشت و ما را رخ زرد
پس ابدالآباد در قعر اسفل السافلین طبیعت بماندند و فردای قیامت هم درین اسفل السافلین باشند که امروز هستند **يَمُوتُ الْمَرْءُ عَلَى مَا عَاشَ فِيهِ وَ يُحْشَرُ عَلَى مَا مَاتَ عَلَيْهِ**.

[۲] بدان ای دوست عزیز! **وَقَفَّكَ اللَّهُ وَ آيَانَا فِي مَسَاعِي الْخَيْرَاتِ، وَ جَنَّبَنَا وَ آيَاكُم عَنِ الْمَعَاصِي وَ السِّيَّاتِ** که چون خداوند - سبحانه و تعالی - خواست که آدمی زاد را محلّ کرامت و منبع سعادت گرداند صدویست و اند هزار نقطه نبوت و عنصر طهارت را بدیشان فرستاد با چندین کتب منزل و تکالیف شرع مبدول داشت تا به وسیلت آن از عهده شرایط عبودیت بیرون آیند و مستوجب این کرامات و سعادات گردند. پس صورت آدمی زاد را که در مباشرت اوامر و نواهی بواسطه او محتاج بود در نیکوتر خلقتی بیافرید و در آن آفریدن بر خود ثنا گفت که: **وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ** [تغابن/۳] **فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ** [مؤمنون/۱۴] [ب۲] و اعضای تمام خلقت ارزانی داشت و حواس سلیم کرامت فرمود و قوای مختلف پدید آورد. و در بدایت فطرت، هوا و غضب را با وی همزاد گردانید، تا بواسطه هوا جذب منافع می کند و بواسطه غضب دفع مضرات می کند، که در عالم کون و فساد هیچ مخلوق از این دو صفت مستغنی نتواند بود، و در اوان طفولیت هوا

بر او استیلا داد که محلّ دواعی مختلف اوست، و داعیه اکل و شرب را از جمله دواعی برو مسلط کرد، که او در این حال محتاج تربیت قالب بود و جز به غذای مناسب این تربیت حاصل نشود، تا هر کودک را که بینی داعیه او مقصور باشد بر چیزی خوردن و آن صفتی است که مشترک جمله نباتات است.

[۳] پس چندانک روزگار برمی گردد دواعی دیگر به حسب هر وقت ملایم حال کودک پدید می آید، و این جمله دواعی جز در عالم حیوانی و بهیمی صرف نبود، تا صورت قالب به کمال پیورند چنانک مباشر تکالیف شرع تواند شد، یعنی نماز و روزه، زکوة و حج و گفت کلمه^{۳۱}، و دیگر اوامر و نواهی به ضرورت درین مدّت تا به حد بلوغ رسیدن که قلم تکلیف برو روان خواهد شدن. فرو گذاشته عالم طبیعت خواهد بود تا بر مقتضای طبع و مشتبهی نفس از مراتع بهیمی یعنی مأکولات و مشروبات دنیا و مستلذات عالم حسّی از گفتن و شنیدن و رفتن و خفتن و دیگر شهوات استیفای مقاصد و مطالب کند، که اگر بیش از این تکلیف گن و مکن شرع بدو پیوستی تربیت قالب نتوانستی کرد، و قالب بدین کمال نرسیدی و از عهده اوامر و نواهی حق - تعالی - بیرون نتوانستی آمد.

و درین مدت به ضرورت یا مادر و پدر خود را بیند یا کسانی که مربی و غمخوار او باشند، و چون ایشان بر دینی باشند به ضرورت، آن دین به تقلید فراگیرند و آن مذهب خویش و معتقد جان سازند، چنانک ممکن نبود که به شمشیر آن تقلید از وی بیرون توان کرد. پس چندین [۳الف] دواعی مختلف که درین مدّت در درون او پدید آمده است و هر نفس که بر مقتضای طبع زده است و تقلید مادر و پدر که گرفته است جمله حجب شود میان او و آن نقطه که شایستگی خلافت حق و مسجودی ملایکه دارد، تا او به کل از آن ذوق محروم ماند و این آفت حجب سرایت کند به روزگار دراز خلیفه بحق تا او نیز ذوق آن اقرار عهد اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ اعراف/۱۷۲] فراموش کند چه آن ذوق تا بدان وقت که از شکم مادر در وجود آمد باقی بود.

[۴] سید کائنات - صلوات الله و سلامه علیه - ازین حقیقت خبر می دهد که: **كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ وَ فِطْرَتُهُ يَهُودَانِيَّةٌ وَ نَصْرَانِيَّةٌ وَ يَمَجْسَانِيَّةٌ**. پس هر کس که دین به مجرد تقلید مادر و پدر گیرد و او را نظری صائب نباشد اگر چه دین اسلام باشد، همان ذوق یابد از اسلام که جهود یابد از جهودی، و ترسا از ترسایی، زیرا که جمله ذوق تقلید دارند: **إِنَّا**

وَجَدْنَا آبَاءَنَا الْآيَةَ [زخرف/۲۲]. نه آنک اسلام او چون جهودی ایشان باشد حاشا و کلاً، اما در شرع به طبع تصرف کرده باشد و به رسم و عادت اسلام فرا گرفته، و نور آن به دل نرسیده باشد. چنانک گفت: قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا الْآيَةَ [حجرات/۱۴] و از اول فطرت تا این غایت حجاب بر حجاب افزوده است و چون کرم پيله بر خود تنیده است و او محبوس و مقید تنیده خود گشته، اگر سعادت مساعدت کند و نفع‌های از نفعات الهی که: **ان لِرَبِّكُمْ فِي أَيَامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ فَتَعَرَّضُوا لَهَا** از مهبّ عنایت بوزد و بر زبان صاحب ولایتی که دل او با حضرت عزّت‌آشنایی دارد سرّ آن نفعه ظاهر گردد، تا آب سخنی که ذوق آب حیوان بخشد بر تنیده چندین ساله آن صاحب سعادت زند، که چون کرم پيله اسیر تصرفات عمر خود گشته است، چون اثر آن نم به جان [۳ب] پاک او رسد، انتباهی از خواب غفلت که: **النَّاسُ نِيَامٌ** پدید آید بر خود بجنبند، دیده جهان‌بین بگشاید، تنیده عمر خود مشاهده کند، درد آن وازماندگی در جان پدید آید، ندامت آن تنیده بگیرد، آتش حسرت در دل مشتعل گردد، طریق خلاص از آن ورطه هایل طلب کند.

درین حال مشایخ ازین احوال «گردش» عبارت کنند، چون «گردش» پدید آید کوشش مطلوب جان او شود، همگی همّت بر آن مقصور گردد تا ازین زندان سرای طبیعت به چه وسیلت به بستان سرای شریعت توان آمد، بر تمنای این امنیت مجاهده صواب پیش گیرد، ریاضتی به شرط واجب شمرد چندانک صدق روی از حجب عزّت نمودن گیرد، مجاهده بر مجاهده بیفزاید، مجاهده سبب مشاهده گردد. لطف خداوندی مستقبل آن جهد شود که: **وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا** [عنکبوت/۶۹]. چون این آفتاب سعادت از مشرق عنایت طلوع کرد وقت آن آید که بر تنیده عمر خویش نقبی گیرد و از آن ظلمت‌آشیان خلاص یابد، ورد وقت او این بیت شود. شعر:

دلا تا کی درین زندان فریب این و آن بینی یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی
[۵] چون این خلاص پدید آید تا اکنون اگر کرمی بود لطف ربوبیت به واسطه این سفر که کرد، غنیمتی بارده ارزانی دارد که: **سَافِرُوا تَصِحُّوا وَ تَعْنَمُوا**. چون شه‌پرش کرامت کند تا مرغی گردد که جز در هوای هویت و فضای عبودیت پرواز نکند، خطاب عزّت در این مقام با جان پاک او این باشد که: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ الْآيَةَ** [فجر/۲۷] ایزد - سبحانه و تعالی - چون آن خلیفه بحق را به این اسفل السافلین قالب فرستاد که **ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ**

سَافِلِينَ [تین/۵] [۴ الف] او را درین حَضِیض، مهمل نگذاشت بلکه چندین هزار نقطه نبوت را به سر او فرستاد با چندین جبل متین کتب منزل، تا این جبل بدین چاه فروگذارند تا بازماندگان عالم طبیعت دست درو زنند و به ذروه اعلی علیین برآیند. چنانک فرمود:

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا [آل عمران/۱۰۳].

در هر عصری چندین پیغمبر بوده است. زیرا که دین بواسطه هیچ پیغمبر کمالی نمی یافت که به پیغمبری دیگر حاجت نباشد، بلکه بواسطه هر یکی از پیغمبران - صلوات الله علیهم - دین را مددی گرفت تا در عهد نبوت خواجه کائنات - صلوات الله علیه - دین بواسطه خواجه کمالی یافت که محتاج هیچ صاحب شریعت نشد، بلکه ادیان جمله امم ماضیه منسوخ گشت که: وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ. [آل عمران/۸۵]. چون دین کمال الیوم اکملت لکم دینکم [مانده/۳] یافت خواجه خاتم انبیا آمد. این حقیقت به جائی رسید که سر محبوبی که بواسطه هیچ پیغمبر مکشوف نگشت متابعان این خواجه را کرامت کردند که: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ. [آل عمران/۳۱]. خواجه ازین متابعان چه خبر باز داد فرمود که: **عُلَمَاءُ أُمَّتِي كَأَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ** چون علمای این امت ذوق نبوت یافتند لاجرم این دین مستغنی شد از پیغمبری دیگر در هر عهد.

[۶ حق - سبحانه و تعالی - طایفه ای از متابعان حضرت نبوت را برگزیند و از حَضِیض بشریت به اوج عبودیت رساند و به خلعت ولایت مشرف و مزین گرداند و زمام دعوت خلائق به دست همت ایشان دهند، چنانک در هر عصر از ایام ماضیه مشایخ وقت - قدس الله ارواحهم - بوده اند، و چنانک در این عهد شیخ ما را امام ربانی مقتدای اهل شریعت و طریقت، سلطان المشایخ، ناصر السنه، لسان الحق، حجة الله تعالی علی الخلق، قطب العالم، مربی الأولیا والسالکین، هادی الملوک والسلاطین، وارث [۴ب] علوم الأنبیا والمرسلین، صفوة الله تعالی، مجد الملة والدين شیخ الاسلام والمسلمین سید جلساء الله **ابوسعید شرف ابن المؤید البغدادی** - ادام الله تعالی برکة انفاسه و متعنا بطول حیوته - برگزیده است و مقتدای جهانیان گردانیده و آفتاب این سعادت که از برج کمال تا ابد تابنده باد و خواهد بود اشراق انوار به اکناف و اطراف جهان انداخته است و هر کجا ازین حدیث بویی به مشام جانی رسیده و آتش طلبی در دلی افروخته گشته سلسله بی اختیاری بر گردن نهاده و از سر چو قلم قدم ساخته روی بدان حضرت مقدسه دارند و تشفی درد خود از معالجه بصواب

این خواجۀ جهان و طیب حاذق جان می‌یابند.

و هر گردنکش از ملوک و سلاطین و صدور و اکابر از اهل تیغ و قلم که هست سر بر عتبه ارادت این صاحب دولت دارد، طایعاً او کارها، که یکی از امارات برگزیدگان حضرت جلّت و برکشیدگان عنایت بی‌علت آن است که جمله موجودات را مسحّر گردانند و بحمدالله این معنی اظهر من الشمس است، و آن جناب رفیع از آن منیع‌تر است که دست بیان عبارت این گدا آنجا رسد بلکه زبانی را که موصوف باشد به وصمت حدوث، یارای شرح آن کمال که موهبت حضرت قدم است نباشد، و پوشیده نیست بر جهانیان و اصحاب طریقت که در این چند قرن از هیچ کامل از کاملان مشایخ این چندین صاحب ولایت که استعداد دعوت خلایق و تربیت سالکان طریقت دارند، و شایستگی وراثت علوم انبیا - صلوات الله علیهم - برنخاسته است که امروز به یمن همت این صاحب دولت برخاسته است، و هیچ شهر از شهرهای خراسان نیست که مشرف و مزین نیست به صاحب ولایتی از مریدان این صاحب دولت و به دعوت [۵ الف] و تربیت خلق مشغول‌اند و اکنون چندین بزرگ دیگر درصدد آنند که شرف اجازت یابند به تربیت خلایق. امید چنان است به لطف بی‌نهایت حق تعالی که برکۀ این صاحب ولایتان به شرق و غرب عالم برساند، و تا دامن قیامت این نعمت بر کافۀ اسلام پاینده دارد تا قرناً بعد قرن مستفیدان این حدیث اقتباس آن انوار می‌کنند و خلایق به وسیلت ایشان مستسعد سعادت ابدی می‌گردند که هُمُ الْقَوْمُ لَا يَشْقَى بِهِمْ جَلِيسُهُمْ.

[۷] اعلم یا اخی! بَلِّغْكَ اللهُ وَاَيُّنَا مَبْلَغُ الرِّجَالِ الْبَالِغِينَ، که بعد از این هیچ پیغمبر نخواهد آمد که حق تعالی مهتر عالمیان را صلوات الله علیه خاتم النبیین گردانیده است و هیچ کتاب دیگر به خلق نخواهد فرستاد که در قرآن مجید هیچ دقیقه از دقائق بنده پروری فرونگذاشته است که: وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ [انعام/۵۹] و این دین متین محتاج هیچ جداکننده میان حق و باطل نیست که: قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ [بقره/۲۵۶]. امّا مثال این حقیقت چنان است که حدّاق اطبای متقدم آمدند و بیان امراض و علل کردند و هر بیماری را معالجه‌ای بصواب فرمودند و خواص ادویه و منفعت آن تقریر کردند و ترکیبات اصناف معاجین و انواع اشربه بنمودند و درین معنی کتب تصانیف کردند از علمی و عملی، و لکن چون درین روزگار صاحب مرضی خواهد که از آن کتب وجه معالجه خویش استخراج

کند بی آنکه خدمت ارباب این علم کرده باشد و تجربه از راه عمل حاصل دارد در معالجه شروع کردن همان باشد و جان شیرین دادن همان. به ضرورت طیبی حاذق باید صاحب تجربه که تفاوت امزجه و ازمنه و اهوویه بداند و بر خاصیت مزاج وقوف یابد و به نظری صایب کیفیت و کمیت ادویه و حقیقت بیماری بشناسد تا اگر معالجه‌ای کند به صواب مقرون گردد که: **انَّ الَّذِي أَنْزَلَ الدَّاءَ أَنْزَلَ الدَّوَاءَ** [۵ ب].

و همچنین اگرچه صاحب شریعت محمد- صلوات الله و سلامه علیه- آمد و بیان شریعت فرمود و تکالیف اوامر و نواهی که معالجه بصواب دین است مبذول داشت و آفات راه باز نمود اما پیری کامل کار دیده، راه رفته، صاحب ولایت بباید، که بیماری صورت بسیار صعب تر است که هر کس را نظر به راه صورت گشاده است و آلا صاحب بصیرتی کامل را نظر به راه دل که محل اسرار صمدیت است گشاده نیست که: **قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ إصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ** هر که راه به دل خود گشاده شد بینای اصابع رحمن تواند شد و ازینجا فرمود: **مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ**. اگر این توفیق رفیق گردد که سعادت خدمت پیری یابد و در تصرف صاحب ولایتی آید ازین جمله تکلفات مستغنی شد. شعر:

استاد تو عشق است چو آنجا برسی
او خود به زبان حال گوید چون کن

[۸] اما غرض این ضعیف در تحریر این کلمات آن است تا باشد که آن عزیز واقف شود، که در ولایت این صورت آب و گل که خود را جز این نمی داند خودی خود را مشاهده کند و بداند که آن نقطه که شایستگی خلافت حق دارد نه مجرد این صورت است که این صورت مشترک جمله بهایم است و نه مجرد جان حیوانی است که آن هم در حیث اشتراک حیوانات نشیند، و بداند که هر چه از خود آن فرض کرده است او ورای آن چیز است و تا مرد به خدا نرسد حقیقت خود را نتواند شناخت، و به واسطه نظر عقل اینجا نتوان رسید. تا رونده در جمله موجودات سیر نکند و از جمله بیرون نشود و آنکه از خود نیز عبره نکند که: **سُنُّرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ** [فصلت/۵۳] به سرحد شناخت خود نتواند رسید. جان و جهان این کاری افکنده نیست و بنای این حقیقت حکیم مطلق بر عبث [۶ الف] نهاده است، اما خلق ازین حال عظیم بی خبرند و از مرجع و معاد خویش حکایتی بیش نمی شنوند **أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنْتُمْ لِئِنَّا لَا تَرْجِعُونَ** [مومنون/۱۱۵].

چون آن عزیز براین حال اطلاع یابد بداند که آن چه حقیقت خودی خود است از خود

گم کرده است. یعقوب‌وار باشد که درد یوسفی سر از میان جان برزند که: و الاسفا علی یوسف! آن یوسف کنعان وجود خود را که محبوس قعر چاه بشریت و مسجون سجن طبیعت است، طریق خلاص جوید پیش از آنکه این انفاس معدود از دست بشود و عیاذاً بالله اگر این انتباه بعد از مفارقت عالم صورت پدید آید که: **فَإِذَا مَا تَأْتُوا انْتَبَهُوا**. آن آتش حسرت و ندامت که در جان مشتعل گردد به هیچ آب و خاک تسکین نیابد که آتشی که خدا برافروزد که: **نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدِ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفَئِدَةِ** [همزه/۶ و ۷] ابدالآباد خمود آن صورت نبندد و چون ندای: **وَأَمَّا زُورًا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ** [یس/۵۹] درد دهند و اصحاب یمین از اصحاب شمال جدا گردند، و خطاب آید که: **هُؤُلَاءِ فِي الْجَنَّةِ وَلَا بَالِي، وَهُؤُلَاءِ فِي النَّارِ وَلَا بَالِي أَعَاذَنَا اللَّهُ وَإِيَّاكُمْ عَنِ أَهْوَالِ هَذِهِ الْأَحْوَالِ**. شعر:

فریاد که فریاد نمی‌گیرد دست زنه‌ار که زنه‌ار نمی‌دارد مرد

[۹] و گفت: **لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ** [ملک/۱۰] فایده ندهد. صفت وازماندگان این باشد که گویند: **«رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ»**. [سجده/۱۲] مراجعت امکان ندارد چون **سَرَّ يَوْمَ تَبَلَّى السَّرَائِرُ** [طارق/۹] ظاهر گردانند آن خلیفه بحق که در اسفل السافلین مانده باشد صورتش تبع او گردانند هم به اسفل السافلین فرستند، و هر که را آن خلیفه در اعلیٰ علیین باشد صورت تبع او گردانند که آنجا صفت بر صورت غالب است. **سَرَّ يَوْمَ تَبَيُّضٌ وَجُوهٌ وَتَسْوَدٌ وَجُوهٌ** [آل عمران/۱۰۶] این است که هر که را مدد لطف الهی درین عالم از ظلمت آشیان [۶ب] طبیعت خلاص داده است به نور خود رسیده‌اند که: **«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»** [بقره/۲۵۷]. چون آن نور متمکن شود در دل اگر چه به صورت هندو باشد فردا که صفت غالب شود ماه‌روی آن عالم خیزد که: **تَبَيُّضٌ وَجُوهٌ وَنَعُودٌ** بالله اگر درین ظلمت آشیان طبیعت با طاغوت هوا درسازد و هوا را به خدا گیرد چنانکه گفت: **أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ** [جاثیه/۲۳] او را از نور خود به ظلمات بشریت بیرون برد که: **وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ** [بقره/۲۵۷]. چون فردا قیامت صفت غالب گردد، اگر چه ماه‌روی این عالم بوده است سیاه‌روی آن عالم خیزد که: **يَوْمَ تَسْوَدُّ وَجُوهٌ** [آل عمران/۱۰۶].

حقیقت باید دانست که خلاص آن خلیفه بحق درین عالم تواند بود که سرای عمل اینجاست نه آنجا که سرای جزاست، و تا هر صفتی که حجاب و بند او شده است از پیش

برنگیری خلاص صورت نبندد، و چون حجاب در ابتداء بواسطه پنج دریچه حواس که بر عالم صورت گشوده است پدید آمد که به هر لذتی از لذات عالم محسوسات که حسّی از این پنج حواس استیفا کرده است حجابی بنشسته است، چون خواهی که رفع آن حجب کنی نخست این پنج حس را در قید باید آورد تا جز به امر شرع تصرف نکنند در عالم خویش، چون این پنج حس که حاسه سمع و بصر و ذوق و شَمّ و لمس است در عالم مسموعات و مبصرات و مذوقات و مشمومات و ملموسات از تصرف فرو ماند، نفس اماره که غذا ازین پنج عالم می یافت چون این غذا نیابد ضعیف شود از تصرفات خود فروماند، به قدر آن ضعیف، پس ظلمت تصرفات او زایل شدن گیرد از دل شریف که مغلوب تصرفات نفس است، از استیلائی نفس اندک اندک خلاص می یابد و زندگی فَلَئِحْيَتُهُ حَيَاةً طَيِّبَةً [نحل/۹۷] درو پدید می آید.

[۱۰] مرد باید که درین حال در پناه ذکر گریزد [الف] که: اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا [احزاب/۴۱]. و این ذکر از صاحب ولایتی بستاند تا حمایت کند که ذکر سلطان است، باید که هم از سلطان ستاند که هر تیر که نه از ترکش سلطان ستانی حمایت نکنند، تیر که از تیر تراش ستانند ازو حمایت نیاید. پس موضعی تاریک و خانه ای خالی بدست کند و تن و جامه پاک دارد و دائم بر وضو باشد و مداومت نماید بر گفتن لا اله الا الله، چندان در ذکر زفان برود که ذکر به دل پیوندد، دل ذکر از زبان بستاند و دل ذاکر گردد، درین وقت مراقب دل باید بود تا هیچ خاطر به وی راه نیابد تا دل دائماً ذاکر گردد و از غوغای شیاطین و وساوس ایشان پاک شود. در اثنای این حالت لطف الهی او را فرونگذارد هر لحظه ای نوباوه ای دیگر در بستان عبودیتش پدید می آرد و ذوق جذبه ای به کام جاننش می رساند که: **جَذْبَةٌ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تُوَازِي عَمَلَ الثَّقَلَيْنِ وَ سَرٌّ مِّنْ تَقَرُّبٍ إِلَى شَيْبَرٍ تَقَرَّبَتْ إِلَيْهِ ذِرَاعًا فَاشَ شَدْنَ گَیْرِد. اَمْدَاد تَوْفِیْقٍ اَز حَضْرَت جَلَّتْ هَرْدَم دَر تَزَايِد بَاشَد تَا دَرِیْن غَلْبَاتِ اِحْوَال بَوَاسِطَةُ هَر عَمَلِی شَايِسْتَه وَ ذَكْرِی کِه صَادِر مِی شُود نُورِی دَر دَل پَدِیْد مِی آيْد کِه صِفْت خَاص دَل قَبُول صَرَف اَسْت. اِگَر دَر تَوْجِه اِنْوَار اِفْتَد پَذِیْرَاي ظَلْمَت شُود وَ چُون دَل مَنوَّر شَد بَه هَر نُورِی کِه بَه وَی مِی رَسَد پَر تَو اَن نُور بَر نَفْس اِمَارَه مِی اِفْتَد ظَلْمَتِی اَز ظَلْمَات نَفْس بَر مِی خِیْزَد کِه: اِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِنُ السَّيِّئَاتِ [هود/۱۱۴].** درین غلبات گاه دل بر نفس مسلط می گردد و تصرفات او زایل می کند و گاه نفس بر دل چیره می شود و

سطوت خود ظاهر می‌گرداند. درین حال نفس صفت لوامگی گیرد که محلّ قسم حضرت ربوبیت است که وَكَلَّا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ [قیامه/۲].

[۱۱] چون دل ذوق اطمینان بازیافت از کثرت ذکر که: أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ [رعد/۲۸] نور ذکر استعلا گیرد و سطوت در ولایت نفس آشکارا گرداند محو آثار تصرفات نفس [۷ب] کند و صحرای سینه از تصرف شیطان بکلی پاک شود، چنانکه قرآن مجید خبر می‌دهد که: إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ [اعراف/۲۰۱]. چون شیطان رخت برداشت و تصرفات نفس منقطع گشت روح پاک در تجلی آید هر جام مالا مال که دل درین حال تجرّع می‌کند جرعه‌ای بر نفس می‌ریزد که: وَ لِلْأَرْضِ مِّنْ كَأْسِ الْكِرَامِ نَصِيبٌ. نفس درین مقام چون در پرتو تجلی روح افتد صفت ملهمی گیرد چنانکه فرمود: وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا [شمس/۷و۸]. چون نفس ذوق الهام ربّانی بازیافت جمله مستحسناات عالم طبیعت در نظر همت او مستقیح شود و بر تقوی و فجور خود اطلاع یابد و نقصان خود مشاهده کند به طلب کمال برخیزد که کمال طلبی صفت خاص اوست اما، تا روی در دنیا دارد کمال در زخارف دنیا بیند جاه و مال دنیا که سبب کمالات دنیاوی است مطلوب جان او شود. اما چون نظر او بر کمال آخرت افتد به تبع دل که دل آخرتی ست و نفس دنیاوی تا دل مغلوب نفس باشد ظلمت نفس از عالم خلق برخیزد که: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ فِي ظُلْمَةٍ ثُمَّ رَشَّ عَلَيْهِمْ مِنْ نُورِهِ. ظلمت خلقت راجع با ولایت نفس باشد و نور صمدی راجع وا حقیقت روح که از عالم امر است که: قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي [اسراء/۸۵] و این هر دو عالم در قبضه قدرت جلت که: أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ [اعراف/۵۴].

[۱۲] و دل که متوسط این دو عالم است، ذوق آخرت دارد که واسطه میان حضرت ربوبیت و عالم دنیا و عالم آخرت است. مقصود آن است که ظلمت نفس به دل سرایت می‌کند چندانکه دل را تبع خود گرداند، دل رنگ نفس گیرد دنیا بین شود و نظر او از عالم خویش یعنی آخرت در حجاب شود اما، چون دل بر نفس غالب آید و نفس را مقهور تصرفات خود گرداند به واسطه قوتی که به استمداد سرّ از روح یافته باشد نفس را بر فتراک خود بندد، [۸ الف] چندانکه نفس ذوق دل گیرد. غرض ازین بیان آن بود تا مقرر شود که نفس به تبعیت دل چگونه بینای آخرت شود. فی الجمله چون کمالات آخرت

مشاهده کند همگی همت او مقصور شود بر تحصیل آن کمالات و یقین داند که برین مقصود فلاح نیابد جز به واسطه تزکیه که: **قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَاها وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا** [شمس/ ۹ و ۱۰].

[۱۳] با سر سخن خویش رویم و آنکه دل چون ذوق تجلی روح بازیافت و راه او به عالم روح گشاده شد ذکر به روح پیوندد، چون روح در ذکر آمد ذکر انسی به ذکر قدسی مبدل شود و ذکر قلیل به ذکر کثیر موصوف گردد: **وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ [احزاب/ ۳۵]** درین واقعه شرف ممدوحی حق یابد پس سلطنت ذکر ظاهر گردد، جمله اعضا و جوارح در تصرف ذکر آید، چنانکه تصرف روح به جمله اعضا و جوارح رسیده است تا در حرکت آمده‌اند، چون ذکر متصرف روح شده است پرتو نور خود بر جمله اعضا اندازد تا جمله ذاکر گردند، چون جوارح و اعضا ذاکر گشت ذوق بندگی مذکور بازیابد هر یک کمر عبودیت بر بندند، و چنان منقاد اوامر و نواهی شریعت شود که یک سر موی میل مخالفت نیارد کرد. رونده درین اطوار مختلف می‌گردد چندانکه استوای روح بر عرش دل تمام گردد. چون سر ربوبیت روح که نتیجه خلافت حق است مکشوف شود، روح درین مقام اظهار خلافت کند و ندای: **أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى [نازعات/ ۲۴]** در دهد. دل چون متحمل کبریای روح شود نقطه ایمان در دل متمکن شود، نور ایمان پرتو بر ولایت سینه اندازد، انشراح سینه پدید آید. پرتو نور ایمان یعنی اسلام در صحرای سینه رخت افکند که: **أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّنْ رَبِّهِ [زمر/ ۲۲]**. تا دل ذاکر بود اطمینان حاصل بود که: **أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ [رعد/ ۲۸]**. درین مقام چون از غیر شنود غیرت تاختن آرد و جل پدید آید که: **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ [انفال/ ۲]**. در غلبات این احوال [۸ب] چون روح به واسطه ذکر دائماً متعرض حضرت الوهیت بود، نفحات الطاف حق وزیدن گیرد که: **إِنَّ لِلَّهِ فِي أَيَّامٍ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَّا فَتَعَرَّضُوا لَهَا.**

[۱۴] عزیزا! چه گویی آن نفحات هرگز فروایستند؟ حاشا و کلا. هبوب آن نفحات بردوام است اما تعرضی شرط است. جهدی بیاید تا راه به هدایت گشاده گرداند که: **وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا [عنکبوت/ ۶۹]**. چون روح در مهب آن نفحات افتاد درین مقام ذوق تجلی جمال و جلال یافتن گیرد. چون یک جام صاف ازین حدیث به کام روح رسد مست طافح شود تاب این حقیقت نیارد روی در عالم عدم آرد صدمه آن جمال به دل

رسد. دل درین صدمه آیت: وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا [اعراف/ ۱۴۳] بر خود خواند. پرتوی از آن بر طور نفس افتد تکدکک^{۳۲} از لوازم آن باشد که: جَعَلَهُ ذَكَاً [اعراف/ ۱۴۳]. پس به هر کَرَّت که این آفتاب جلال از افق تعالی طلوع کند روح استاره کردار مُهره برمی‌چیند، دل بوالعجب‌وار دست‌پاک و حقه تهی می‌نماید، نفس شب‌کردار در اشراق اشعه آن کمال به عدم صرف بازمی‌شود که: الضدّان لا یجتمعان. چندان طلوع و غروب آن حقیقت ظاهر گردد که از اشراق آن انوار همه عالم وجود منور گردد که: وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا [زمر/ ۶۹].

درین مقام نور احسان متمکن ولایت جان‌شود، نور ایمان متوطن حقیقت دل‌گردد، نور اسلام در صحرای سینه منبسط شود، نفس درین حال در پرتو این انوار مطمئن گردد. اکنون مخاطب خطاب ارجعی اِلَىٰ رَبِّكَ [فجر/ ۲۸] شود و چون خلیفه حق از ظلمت‌آشیان طبیعت به کل خلاص یابد، طبع رخت برنبد و شرع بساط بگستراند. یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ [ابراهیم/ ۴۸] پیدا شود، یَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ [انبیاء/ ۱۰۴] آشکارا گردد، حق همگی ولایت فرو گیرد، باطل در زهوق آید که: جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ [اسراء/ ۸۱]. شب دین به روز دین مبدل شود: مَا لِكُمْ يَوْمَ الدِّينِ [الفاتحه/ ۳]. ندای لَمَنِ الْمُلْكُ [غافر/ ۱۶] دردهد چون [الف/ ۱۹] حقیقت کل شئی هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ [قصص/ ۸۸] محقق گشته باشد، مخاطب هم مخاطب تواند بود، مجیب هم سائل باشد که: لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ [غافر/ ۱۶]. شعر: شهری ست بزرگ و من بدو در میرم تا خود زخم و خود کشم و خود گیرم [۱۵] این مقام عتبه عالم توحید است که فناء صرف اینجا بود و رنگ آمیزی «انالحق» و «سبحانی» و «لیس فی الجبّه سوی الله» درین مقام بود. چون سلطنت تجلی جمال سطوت جلال ظاهر گرداند، اگر ولایت از آرایش انانیت به کل منزّه نباشد، نقش «انا الحق» ظاهر گردد. حسین منصور که مستحقّ دار شد، نه به گفتار شد بلکه به کردار شد. خواست تا الحق را بر فتراک «أنا» بندد، ندانست که این حدیث به رشته برکس نتوان بست، خود را به رشته بر وی باید بست. چون بنای کار بر عکس نهاد آن ولایت منزّه بود از پذیرای عکس، لاجرم آن عکس چون صدا هم وازو گشت که پذیرای عکس این ولایت بود، همان نفس وازو باختند و انانیت را به رشته از الف «الحق» درآویختند و ازو گفتند: «یداک أوکتا وفوک نفخ^{۳۳}». شعر:

اگر بار خارست خود کشته‌ای و گریه پریشان ست خود رشته‌ای

اما **بایزید** که ولایت از آن آرایش انانیت پاک کرده بود، خود را بر فتراک آن پاکی بست که: الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ [نور/ ۲۶] الطَّيِّبُ لَا يَقْبَلُ إِلَّا الطَّيِّبُ. چون از در پاکی درآمد لاجرم سر هستی از زیر دست سبحانی آویخته می‌آمد کس را مجال آن نبود که انگشت بر حرفی نهد. تفاوت میان این دو حقیقت ظاهر گشت. زبان حال بایزید با حسین گفت. شعر:

فرق است میان سوز کز جان خیزد تا آنکه به ریسمانش بر خود بندی

[۱۶] اما **بوسعید** را آن سعادت کرامت کرده بودند که در جمله ولایت بوسعیدی آن قدر هستی بنگداشته بودند که یای اضافت نیز ازو عبارت تواند کرد. ندیدی که وظیفه وقت او با مریدان چه بود؟ آنکه گفت: شما را آسان است [۹ب] که سروکار با رحمانی و رحیمی است، ما را دشوار است که سر و کار با جباری و قهاری است. لاجرم چون صمصام قهر تهمت هستی بوسعیدی برداشته بود نقش کعبتین او «ما فی الجبّة سوی الله» آمد. اما به حقیقت داد این مقام دادن در کمال روش عبودیت از سرور کائنات و خلاصه موجودات مقتدای انبیا و پیشوای اهل اصطفی - صلوات الله علیه - درست آمد که چون آن فتح باب حقیقت **إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا [فتح/ ۱]** او را ارزانی داشتند چنانکه از ذنب وجود خود خلاص یافت که: **وَجُودُكَ ذَنْبٌ لَا يُقَاسُ بِهِ ذَنْبٌ** از ذنب وجود ماسوی الله نیز خلاص یافت که: **لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ [فتح/ ۲]**. عبارت از خلاص وجود آن آمد که فرمود: «اما أنا فلا أقول أنا»، محو آثار هستی کرده بود تا حق همگی ولایت محمدی گرفته بود که: **مَنْ رَأَى فِي الْمَنَامِ فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ**. اثبیت به وحدت مبدل شده بود. شعر:

ایها السائل عن قصتنا لو ترانا لم تفرق بيننا
فاذا ابصرتنی ابصرته و اذا ابصرته ابصرتنا

از دیده و دوست فرق کردن نه نکوست یا اوست به جای دیده یا دیده خود اوست
درین مقام لطف ربوبیت جلوگر خواهی کائنات آمد که: **وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ**

رَمَى. [انفال/۱۷] و در موضعی دیگر می‌فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ** [فتح/۱۰]. از دور آدم تا منقرض عالم هر صاحب‌سعادت‌ی که بدین ذوق مستسعد خواهد شد از پرتو نور **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي** خواهد بود که: **لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتَ الْأَفْلَاكَ**. و یافت این مقامات در متابعت خواجه انبیا خواهد بود: **قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ** [آل‌عمران/۳۱].

[۱۷] لاجرم چون موسی را با کمال مرتبه نبوت نظر برین حقیقت افتاد [۱۰الف] فرمود که: اللهم اجعلني من امة محمد. پس درین مقام باشد که چون ذکر به مقراض «لا» سر شمع هستی برداشت لباس عدل از سر برکشد روی [به] بی‌نهایتی نهد، سر الله نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ [نور/۳۵] آشکارا گردد، پرتو آن نور **أَذْكَرُكُمْ** [بقره/۱۵۲] آید استهتار^{۳۴} اینجا پیدا شود، چنانکه سید کائنات - صلوات الله علیه - فرمود: **قَالَ: سِيرُوا، سَبَقَ الْمَفْرَدُونَ. قِيلَ: وَمَنْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: هُمُ الْمُسْتَهْتَرُونَ بِذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى. يَضَعُ الذِّكْرُ عَنْهُمْ أَوْزَارَهُمْ فَوَرَدُوا التَّيْمَةَ خِفَافًا**. اقل احوال این جوانمردان جمع‌الهم باشد که: **مَنْ أَصْبَحَ وَهَمُّوهُ هُمْ وَاحِدٌ، كَفَاهُ اللَّهُ هُمُومَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ**، اشارت به اینها باشد. خلوت دل در جمع‌الهم پدید آید چنانکه هیچ چیز از برون در دل نیاید. دل چون خالی گشت آینه نظر آید و مهذب نفحات الطاف شود و مشرقه آفتاب جلال گردد. ذاکر مذکور شود، طالب مطلوب، عاشق معشوق. شعر:

از من اثری نماند پس عشق تو چیست / چون من همه معشوق شدم عاشق کیست^{۳۵}

طف ربوبیت بر زبان و ما ينطق عن الهوى [نجم/۳] ازین مقام خبر می‌دهد: **لَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ إِلَىٰ بِالنَّوْأِ قَلٍ مُّخْلِصًا لِي حَتَّىٰ أَحْبَبَهُ فَإِذَا أَحْبَبْتَهُ كُنْتُ لَهُ سَمْعًا وَبَصَرًا وَ لِسَانًا وَ يَدًا قَبِي يَسْمَعُ وَ بِي يُبْصِرُ وَ بِي يَنْطِقُ وَ بِي يَبْطِشُ**. این گدا را درین معنی بیتی است. بیت:

این هفت سپهر درنوشتیم آخر / وز دوزخ و فردوس گذشتیم آخر
هم شد فدای تویی تو مایی ما / وی دوست تو ما و ما تو گشتیم آخر

[۱۸] در کرّ و فرّ این میدان عجائب‌الاحوال پدید آید، اراءت^{۳۶} **سَنُرِيهِمْ** [فصلت/۵۳] روی نماید آیات ملک و ملکوت عرضه کنند و فی انفسهم عجایب‌الاحوال نمودن گیرد. جان و جهان نضارت^{۳۷} وجهی بیابد تا شایستگی نظارگی آن وجه که: **كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ**

[قصص/۸۸] پدید آید [۱۰ب]. پس هزاران دیده بینا به کُحل صمدی مکحل از وُجوه یومئذِ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ [قیامه/۲۲و۲۳] بدست باید کرد و هریک را در میدان خویش جولانی داد، پس جمله را میل غیرت لَأ تُدْرِكَهُ الْأَبْصَارُ [انعام/۱۰۳] در کشید تا به سرچشمه و هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ [انعام/۱۰۳] رسی و به حقیقت اینجا ادراک عدم عالم در وجود عالم و مافیها بجز در تجلی نورِ قدم مستحیل است و هذا حقیقة الرُّویة بلازمان و لامکان ولاکیفیة، عرفها من عرفها و جهلها من جهلها فافهم الاشارة ولاتطالبنی بالعبارة. که عرصه عبارت تنگ فضایی عظیم است. شهسوار بنان اگر چه ادهم تیزگام قلم را در میدان بیان گرم می تاخت چون بدین سنگلاخ رسید که تیزبالان ملاً اعلی فریاد لَو دَنَوْتُ اَنْمَلَةً زنده هم بروی در آیند که: «لکلّ جواد کبوة»^{۳۸}. شعر:

قصه‌ای می‌نوشت خاقانی قلم اینجا رسید سر بشکست

دیو کاینجا رسید سر بنهد مرغ کاینجا رسید پر بنهد^{۳۹}

خداوندا! خوانندگان این کلمات را دل عزیزشان از آفات شک و شبهت و غلط و پندار بد و گمان کژ محروس و مصون دار و روی دل ایشان را متعرض قبله طلب این کمالات گردان و امداد توفیق در تزیاید دار، و ذوق یافت این مقامات به جان پاک ایشان رسان و این بیچاره را به امضای این اشارات و افشای این بشارات مثاب گردان و نیت صادق او را در تحریر این کلمات مستجلب رضای خویش گردان و به سهوی که در قلم آمده باشد معاقب و مؤاخذ مگردان و ابواب رحمت و مغفرت بر کافئه اسلام گشاده دار. همگنان را توبه نصوح ارزانی دار. قنادیل نور و رحمت و بشری و بشارت به ارواح پاکان و مقربان برسان. گذشتگان امت را غریق رحمت گردان. سیآت اعمال ما را به حسنات بدل کن. الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد وآله الطاهیرین.

پی‌نوشت‌ها

۱. استهتار: در لغت به معنی مولع شدن به چیزی است ولی در قاموس عارفان به معنی فنا واستغراق در امری به کار رفته است. در کتاب *اللمع فی التصوف* آمده است که: سئل بعض المشایخ عن المحبّة فقال استهتار القلوب بالثناء علی المحبوب (سراج، ۲۰۰۶: ۵۸). در مکاتیب عبدالله بن قطب

۱۲۰ / رساله‌ای نویافته از نجم‌الدین رازی / حسینی

م. ۹۰۱ ق) هم این اصطلاح چندبار به کار رفته است (۱۳۸۴: ۱۰۶، ۲۱۰، ۵۴۱).

۲. نشانی الکترونیکی این دستنویس چنین است:

<http://dl.nlai.ir/UI/047bf029-e009-4254-9b8f-8821c1dea429/Catalogue.aspx>

۳. اطلاعاتی که در اینجا در مورد این جنگ نوشته شد براساس اطلاعات فهرست‌نویسی کتابخانه

ملی است.

۴. دعای نجم‌الدین در حق وی چنین است: ادام الله تعالی برکة انفاسه و متعنا بطول حياته

(دستنویس ۲۹۹۶ برگه ۵).

۵. نخستین منبعی که خانقاه شیخ یوسف در آن «کعبه خراسان» نامیده شده اجازت نامه‌ای است که

مجدالدین بغدادی شیخ شهید خوارزمی خطاب به نورالدین عمر عباسه نوشته و تولیت خانقاه

یوسف همدانی را به وی سپرده و در مورد تربیت مریدان به وی وصیت کرده است. در این اجازت

نامه خانقاه همدانی «کعبه خراسان» نامیده می‌شود. رک: مجموعه رسائل کتابخانه شهید علی به

شماره ۲۸۰۰، ص ۲۷ الف.

۶. بیت دوم رباعی عربی که نجم‌الدین از آن در *منارات السائرين* هم سود برده است (۱۹۹۳: صص

۱۵۱ و ۲۳۱). در *فوائح الجمال* نجم‌الدین کبری نیز مکرر نقل شده است (صص ۹۳ و ۱۹۷): أنا من

أهوی و من أهوی أنا/ نحن روحان حللنا بدنا. در *رسالة عاشق الی المعشوق* نیز این بیت به کار رفته

است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۴۷۲).

۷. جامع صغیر، ج ۱، ص ۹۶، نقل از فروزانفر، ۱۳۶۱: ۷.

۸. مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۹، ص ۲۹۰.

۹. غزالی، ۱۳۷۲: ج ۱، ص ۱۳۴.

۱۰. فیض کاشانی، ۱۴۰۶: ج ۱، ص ۴۳۴.

۱۱. صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۶: ج ۱، ص ۵۹۹.

۱۲. مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۹، ص ۲۶۷.

۱۳. همچنین میبلی، ۱۳۷۱: ج ۱، ص ۳۲۳.

۱۴. رک: احادیث مثنوی ص ۳۵ و کلینی، ۱۳۶۵: ج ۸، ص ۸۱

۱۵. مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۲، ص ۲۲.

۱۶. مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۴، ص ۴۳.

۱۷. فروزانفر، ۱۳۶۱: ص ۶.

۱۸. کلینی، ۱۳۶۵: ج ۶، ص ۱۳.

۱۹. جامع صغیر، ج ۱، ص ۷۰.
۲۰. مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۱۸، ص ۳۸۲.
۲۱. مجلسی، مرآة العقول، ۱۴۰۴: ج ۲، ص ۲۸۶.
۲۲. مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۳، ص ۳۱۳.
۲۳. مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۲، ص ۳۲.
۲۴. مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۴، ص ۴۳.
۲۵. فیض کاشانی، ۱۴۰۶: ج ۱، ص ۱۰۳.
۲۶. غزالی ۱۳۷۴: ج ۳، ص ۳۶ به نقل از فروزانفر، ۱۳۶۱: ۱۶۵.
۲۷. ورام، بی تا: ج ۲، ص ۱۳۳. در حالات و سخنان ابوسعید ص ۸۳ و التصفیه فی احوال المتصوفه هم آمده است. رک: صدری نیا، ۱۳۸۰: ۶۱۷.
۲۸. کم زدن: اظهار عجز کردن و خود را واقعی نگذاشتن. فروتنی کردن. باختن در قمار.
۲۹. حشمت و مهابت.
۳۰. بیت دوم رباعی عربی که نجم الدین از آن در *منارات السائرين* هم سود برده است (۱۹۹۳: صص ۱۵۱ و ۲۳۱). در *فوائح الجمال* نجم الدین کبری نیز مکرر نقل شده است (صص ۹۳ و ۱۹۷): *أنا من أهوى و من أهوى أنا / نحن روحان حللنا بدنا. در رساله عاشق الی المعشوق* نیز این بیت به کار رفته است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۴۷۲).
۳۱. منظور گفت کلمه لاله الا الله است.
۳۲. از هم پاشیدن کوه‌ها.
۳۳. یداک او کتا و فوک نفخ: جوینی، ۱۳۶۷: ج ۱، ص ۴۲۷. منشی، ۲۵۳۵: ۳۳۶. دست‌های آن را بست و دهانت در آن دمید.
۳۴. لطفاً به پی‌نوشت شماره ۱ مراجعه شود.
۳۵. این بیت در *اسرارالتوحید* محمد بن منور نیز آمده است. بیت دوم رباعی‌ای است که بیت نخست آن چنین است:
جسمم همه اشک گشت و چشمم بگریست / در عشق تو بی جسم همی باید زیست (۱۳۶۷: ۹۲)
۳۶. نمودن و شناسانیدن.
۳۷. تازگی و آبداری.
۳۸. لکل جواد کبوة: و برای هر اسبی سکندری (لغزش) وجود دارد. جوینی، ۱۳۶۷: ج ۱، ص ۱۸۳.

۳۹. این بیت در حدیقه سنایی به صورت زیر ضبط شده است: عقل کانجا رسید سر بنهد / مرغ کانجا رسید پر بنهد (سنایی، ۱۳۸۲: ۳)

منابع

- جامی، عبدالرحمن (۱۳۷۰). *نفحات الانس من حضرات القدس*. تصحیح محمود عابدی. تهران: اطلاعات.
- جوینی، عطاملک (۱۳۶۷). *تاریخ جهانگشای جوینی*. تصحیح محمد قزوینی. چاپ سوم. تهران: بامداد و ارغوان.
- خاقانی، افضل‌الدین (۱۳۶۸). *دیوان خاقانی*. به کوشش سید ضیاء‌الدین سجادی. تهران: زوآر.
- رازی، نجم‌الدین (۱۳۷۱). *مرصادالعباد*. به اهتمام محمدمین ریاحی. چاپ چهارم. تهران: علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۳۸۱). *مرموزات اسدی در مزمورات داودی*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- _____ (۱۳۹۲). *بحرالحقائق والمعانی*. مقدمه و تصحیح محمدرضا موحدی. تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- _____ (۱۳۹۳). *رساله عشق و عقل*. تصحیح تقی تفضلی. چاپ ششم. تهران: علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۹۹۳). *منارات السائرين و مقامات الطائرين*. تحقیق سیدعبدالفتاح. کویت: دار سعاد الصباح.
- سراج، ابونصر (۲۰۰۶). *اللمع فی التصوف*. تصحیح عمادزکی بارودی، قاهره: المكتبة التوفيقية.
- سنایی، مجدود بن آدم (۱۳۸۲). *حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه* (فخری‌نامه). مقدمه و تصحیح مریم حسینی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- _____ (۱۳۶۴). *دیوان سنایی*: تصحیح مدرس رضوی. چاپ سوم. تهران: سنایی.
- شفیعی کدکنی محمدرضا (۱۳۸۴). *نوشته بر دریا از میراث عرفانی ابوالحسن خرقانی*. تهران: سخن.
- صدرالدین شیرازی، محمد (۱۳۶۶). *شرح اصول کافی*. تصحیح محمد خواجه‌جوی. ۴ ج. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- صدری‌نیا، باقر (۱۳۸۰). *فرهنگ مآثورات عرفانی*. تهران: سروش.

فصلنامه علمی ادبیات عرفانی، سال ۱۳، شماره ۲۷، زمستان ۱۴۰۰ / ۱۲۳

عبدالله قطب بن محیی (۱۳۸۴). مکاتیب عبدالله قطب بن محیی. قم: آل محمد.
غزالی، ابو حامد محمد (۱۳۷۲). *احیاء علوم الدین*. ترجمه مؤید الدین خوارزمی. تصحیح حسین
خدایو جم.

جلد اول. چاپ سوم. تهران: علمی و فرهنگی.

_____ (۱۳۷۴). *احیاء علوم الدین*. ترجمه مؤید الدین خوارزمی. تصحیح حسین
خدایو جم. جلد سوم. چاپ سوم. تهران: علمی و فرهنگی.

فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۶۱). *احادیث مثنوی*. چاپ سوم. تهران: امیر کبیر.

فیض کاشانی، ملامحسن (۱۴۰۶). *الوافی*. ج ۲۶. اصفهان: مکتبه الامام امیرالمؤمنین علی (ع).

کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵). *الکافی*. ۸ جلد. چاپ چهارم. تهران: دارالکتب الاسلامیه.

مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳). *بحار الانوار*. بیروت: داراحیاء التراث العربی. ۱۴۰۳ق.

محمد بن منور (۱۳۶۷). *اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات
محمد رضا شفیعی کدکنی. چاپ دوم. تهران: آگاه.

منشی، نصرالله (۲۵۳۵). *ترجمه کلبه و دمنه*. تصحیح و توضیح مجتبی مینوی. چاپ چهارم. تهران:
دانشگاه تهران.

میبدی، ابوالفضل (۱۳۷۱). *کشف الاسرار و عده الابرار*. به سعی علی اصغر حکمت. ده جلد.
چاپ پنجم. تهران: امیر کبیر.

ورام، مسعود بن عیسی (بی تا). *تنبيه الخواطر و نزهه النواظر*، بیروت: دار صعب.

نسخه‌های خطی

جنگک. کتابخانه ملی ایران (کتابت ۷۰۶-۷۱۰ق.). به شماره ۲۹۹۶ ف

مجموعه رسائل. کتابخانه شهید علی به شماره ۲۸۰۰

References

- Abdullah Ghotb ibn mohii (2005). *Makatib of Abdullah Ghotb ibn mohii*. Ghom: Ale- Muhammad.
- Feiz Kashani, M. M. (1986). *Al-Wafi*. 26 vol. Isfahan: Maktabat al- Imam Amir al- momenin Ali.
- Forouzanfar B. (1982). *Hadiths in Masnavi*, 3th ed. Tehran: AmirKabir
- Ghazali, Abu-Hamid, Muhammad (1993). *Ihya Uloum al-Din*. Translated by Moaiied al-Din Khwarazmi, edited by Hossein KhadivJam. 1th vol. 3th ed. Tehran: Elmi Farhangi Publishing.
- (1995). *Ihya Uloum al-Din*. Translated by Moaiied al-Din Khwarazmi, Edited by Hossein KhadivJam. 3th vol. 3th ed. Tehran: Elmi Farhangi Publishing.
- Jami, Abd ar-Rahman (1991). *Nafahat al- Uns min Hazarat al-Ghods*. Edited by M. Abedi. Tehran: Ittelaat.
- Juvaini, Ata Malik (1988). *Tarikh-e Jahangushay*. Edited by M. Ghazvini. 3th ed. Tehran: Bamdad & Arghavan.
- Khaqani, Afzal ad- Din (1989). *Diwan of Khaqani*. Edited by S. Z. Sajjadi. Tehran: Zavvar.
- Koleini, Muhammad Ibn Yaqub (1983). *Alkafi*. 8 vol. 4th ed. Tehran: dar al Kotob al-Islamiia.
- Landolt, H. (2002). *English Introduction, in Marmuzat – I Asadi dar Mazmurat – I Dawudi*. Tehran: Sokhan Publishing.
- Majlesi, M. (1983). *Bihar al-Anwar*. Beirut: Darehia al-Torath al-Arabi
- Meibodi, Abu al-Fazl (1992). *Kashf al-Asrar va uddat al-Abrar*. Edited by A. Hikmat. 10 vol. 5th ed. Tehran: Amirkabir.
- Monshi, N. (1976). *Trarjume Kalila va Dimna*. Edited by M. Minovi. 4th ed. Tehran: Tehran University.
- Muhammad Ibn Munawwar (1988). *Asrar al- tawhid fi maqamat al-sheikh Abi Said*. Edited by M. Shafiei Kadkani. 2th ed. Tehran: Agah.
- Razi, N. (1992). *Mirsad al-Ebad*. Edited by M. A. Riahi. 4th ed. Tehran: Elmi va Farhangi.
- (1993). *Minarat al- Sayerin & Maqamat al- Arifin*. Edited by S. Abdolfattah. Kuwait: Dar Soad alsabah.
- (2002). *Marmuzat – I Asadi dar Mazmurat – I Dawudi*. Edited by M. R. Shafiei Kadkani. Tehran: Sokhan.
- Razi, N. (2013). *Bahr al- Haqaiq val Ma`ani*. Edited by M.R. Movahhedi. Tehran: Iranian Research Institute of Philosophy.
- (2014). *Aql va Ishq*. Edited by T. Tafazzoli. 6th ed. Tehran: Elmi Farhangi Publishing.
- Şadr ad-Dīn Shīrāzī, Muhammad (1984). *Shrah Usul Kafi*. Edited by M. Khajavi. 4 Vol. Tehran: Institute for Social and Cultural Studies

- SadriNia, B. (2002). *A Dictionary of Mystic Quotations*. Tehran: Soroush.
- Sanai, Majdud Ibn Adam (1985). *Diwan of Sanai*. Edited by Mudarres razawi. 3th ed. Tehran: Sanai.
- Sanai, Majdud Ibn Adam (2003). *Hadiqat al-Haqiqa va Shariat al- Tariqa (Fakhri Nama)*. Edited by M. Hosseini. Tehran: Markaze Nashr Danishgahi.
- Sarraj Tusi, A. N. (2006). *Al-Luma Fi Al-Tasawwuf*. Edited by Imad Zaki Baroudi. Cairo: Almaktaba al- tawfiqiyya.
- Shafiei Kadkani, M.R. (2005). *Written on the Sea*. Tehran: Sokhan.
- Varram, Masoud Ibn Isa (?). *Tanbih al- Khavaterva Nozhat a-l Navazer*. Beirut: Dar Sa`B
- <http://dl.nlai.ir/UI/047bf029-e009-4254-9b8f-8821c1dea429/Catalogue.aspx>

Manuscripts

- Jong. Iran Milli Library (706- 710 H) No. 2996 f
- Collection of treatises. Shahid Ali Library. Istanbul Turkey. No. 2800



©2020 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC- ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)

A Newfound Treatise by Najm al Din Razi¹

Maryam Hosseini²

Received: 2022/01/05

Accepted: 2022/03/05

Abstract

The present article introduces a newfound manuscript of one of Najm al- Din Razi's (573-654 AH) treatises, which was written before the Mongol invasion and during the life of Majd al- Din Baghdadi (martyrdom: 607 or 616 AH). Besides describing and editing the treatise, attempts are made in this study to prove its attribution to Najm al- Din by looking for similarities between this work and his other works, particularly *Mirsad al-Ebad*. Due to the similarities found in the use of words, collocations, and phrases; the use of the same hadiths, verses, and poems, which are present in other works by Najm al- Din; as well as the similarity in the topics raised; this treatise can be attributed to Najm al -Din Razi. Considering the goals of this research, a stylistic analysis approach and a historical analysis based on base manuscript were adopted. The editing was done on base manuscript (No. 2996 F) available in National Library of Iran. The results of the research make it clear that this newfound short treatise, containing an initial draft of *Mirsad al-Ebad*, was most probably authored by Najm al- Din Razi, which was written in the period when he paid homage to his sheikh, Majd al -Din Baghdadi.

Keywords: Najm al-Din Razi, Newfound treatise, Manuscript editing, Majd al-Din Baghdadi, *Mirsad al-Ebad*.

1. DOI: 10.22051/jml.2022.39630.2310

2. Professor of Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature, Alzahra University, Tehran, Iran. drhoseini@alzahra.ac.ir
Print ISSN: 2008-9384 / Online ISSN: 2538-1997